

هو العليم

# اهمیت عقل در شریعت

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا إِبْرَاهِيمَ الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ  
وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

### پایه‌ریزی شریعت بر اساس عقل

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط ائمه علیهم السلام به ما رسیده است که اگر بگوییم تمام معارف اسلام و سیر و سلوک و عرفان در این روایت نهفته است سخن به گزاف نگفتیم، حضرت فرمودند:

وَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ: اقْبَلْ فَاقْبَلْ وَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ وَأَدْبِرَ قَالَ: بَكَ اعَاقِبْ وَبَكَ اثِيبْ.<sup>۱</sup>

«وقتی که خداوند عقل را خلق فرمود به عقل خطاب کرد که به سمت من بیا و عقل به سمت خدا و به سمت تحصیل رضای پروردگار پیش آمد. بعد خداوند به عقل خطاب کرد که بازگرد و عقل بازگشت و امتثال امر خدا را کرد و به جایگاه خود برگشت. در این هنگام خداوند به عقل خطاب کرد که من به واسطه تو افراد را عقاب می‌کنم و به واسطه تو به آنها اجر و پاداش می‌دهم.»  
این مسئله، مسئله‌ای است که همان‌طوری که عرض شد، تمام مطالب و مبانی شریعت و سلوک و عرفان بر این اساس پایه‌ریزی شده است و بر اساس این روایت ما می‌توانیم همه این مبانی را در نظر بگیریم و مطرح کنیم.

اساس شریعت بر اساس عقل است و شریعتی که در آن عقل راه ندارد، جنون و حماقت و سفاهت است. نظام عالم بر اساس عقل و تدبیر بر میزان اکمل و احسن است. اگر این مسئله را از نظام عالم جدا کنیم، آن نظام، نظام جنگل و نظام جنون و نظام توحش خواهد شد. آن قدر که ما در روایات و در مبانی شریعت و کلمات بزرگان اخبار و همین‌طور مطالبی که از اولیاء خدا نسبت به تکامل عقلی شنیده‌ایم، راجع به هیچ مطلبی این قدر تأکید نیامده است.

### معیار نبودن پرداختن به اذکار در سیر و سلوک

تصور ما بر این است که در مسیر الی الله و راه سیر و سلوک آنچه معیار است عبارت است از پرداختن به اذکار و قیام به عبادات و اوراد و مسائلی که در این زمینه مطرح شده است. این‌طور تصور می‌شود که ملاک سیر و سلوک و عرفان بر اساس اطاعت از شخصی به عنوان فردی که خصوصیات و شاخصه‌هایی دارد و از نقطه نظر ظهور و بروز ممکن است با سایر افراد تفاوت‌هایی داشته باشد پایه‌گذاری شده است، این‌طور خیال می‌شود که در عرفان باید فردی باشد که به عنوان مطاع باشد و فرد دیگری باشد که مطیع باشد، مرادی باشد و مریدی باشد و برنامه‌ای باشد و دیگر لازم نیست که

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَطَقَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اقْبَلْ فَاقْبَلْ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَادْبِرْ ثُمَّ قَالَ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِيَّاكَ أَمَرْتُ وَ إِيَّاكَ أَنْهَيْتُ وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبْتُ وَ إِيَّاكَ أُثِيبُ.»

مطلب و مسئله دیگری پشت این قضیه باشد.

## راه خدا یعنی حرکت از عالم تخیلات و توهمات به عالم کلیت

ولی آن مطلبی را که انسان در وهله اول و ابتدائاً از کلمات بزرگان، چه صراحتاً و چه غیر بالصراحة و چه تجربه‌های عینی و شهودی ادراک می‌کند این است که مسئله راه خدا و سیر الی‌الله فقط پرداختن به امور ظاهر و اعمال و رفتار و اذکار نیست بلکه اینها جزئی از مطلب است و جزئی از آن روش و منش انسانی است. شکی نیست که راه خدا عبارت است از حرکت از عالم تخیلات و عالم توهمات به عالم کلیت.

در این مطالبی که عرض می‌کنم رفقا و دوستان خیلی دقت کنند زیرا با توجه به مطالب و مسائلی که بنده می‌شنوم و مطرح می‌شود و با وجود تأکیدی که در این سالیان متمادی نسبت به فهم و ادراک واقعی مبانی سیر و سلوک شده است ولی با توجه به تغییر و تحولات و بعضی از مطالب به‌نظر می‌رسد که آن‌چنان که باید و شاید این مطالب مورد دقت قرار نگرفته است و گرچه براساس همان مطالب قبلی که در جلسه قبل مطرح شد، درنظرم بود که امروز مطلب دیگری را خدمت دوستان مطرح کنم ولی به‌نظر رسید که اگر راجع به این مسئله مقداری توضیح داده بشود شاید مناسب باشد.

## هدف اولیاء الهی، رشد و تکامل عقلی افراد

در تمام مدتی که بنده با مرحوم پدرم - رضوان الله تعالی علیه - بودم، چه در زمانی که ایشان در طهران بودند و چه در زمانی که ایشان به مشهد مقدس هجرت کردند و در عتبه مقدسه حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام متوطن شدند، آن مسئله‌ای را که من از همه بیشتر احساس می‌کردم که موردنظر ایشان است، مسئله رشد و تکامل عقلی بود نه پرداختن به امور عادی و ظاهری مثل نماز شب، بیداری، ذکر و سایر مسائل، همه آنها به‌جای خودش محفوظ ولکن این مسئله خیلی مهم و قابل دقت بود که می‌دیدیم ایشان تمام مسائل و مطالب را بر این اساس پی‌ریزی می‌کردند.

من در آن زمان سابق - زمان شاه - ستم حدود بیست سال بود که قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و می‌خواستم از آن قضیه و مسئله سر در بیاورم و... و مقداری هم جلو رفتم و به بعضی از مطالب هم رسیدم و بعضی از مطالب را هم ادراک کردم. البته نمی‌توانم بگویم که ایشان مطلع نبودند ولی برحسب ظاهر جریانی پیش آمد که متوجه شدند و مرا از ادامه این مسیر نهی کردند و من هم پذیرفتم و گفتم که بسیار خوب من دیگر ادامه نمی‌دهم. بعد وقتی که من از اتاق بیرون رفتم، من را صدا کردند و فرمودند که فلانی بیا با تو کار دارم. وقتی نشستم فرمودند که چرا وقتی من گفتم که این کار صلاح نیست شما پذیرفتی؟ آیا این پذیرفتن به‌خاطر این بود که من پدرت هستم و حالا فرد بزرگی هستم و خلاصه از يك موقعیت برتری نسبت به این قضیه با تو صحبت می‌کنم یا اینکه واقعاً به خود مطلب رسیدی و این مسئله را پذیرفتی؟! گفتم که نه، من چون دیدم شما پدر من هستید و صلاح من را می‌خواهید و نسبت به من محبت دارید و در این ابراز محبت هم صادق هستید، از این نقطه‌نظر دیگر مطلب برای من تمام بود، چه به آن برسم یا نرسم. ایشان فرمودند که این مطلبی که می‌گویی درست است ولی این همه مسئله نیست. من می‌خواهم شما طوری این مطلب را بدانی که اگر من باشم یا نباشم و نظیر يك هم‌چنین قضیه‌ای اتفاق بیفتد شما بدانی که چه کار کنی، آن منظور من است.

ببینید مرام اولیاء خدا این نبوده است که چوبی دستشان بگیرند و بالای سر افراد ننگه دارند و افراد با این مسئله و با این کیفیت بخواهند راه خدا را بروند! این راه خدا رفتنی نیست و این راه، راه كتك است، راه چوب است، راه عقاب است و راه عتاب است. بر فرض هم اگر کسی در يك هم‌چنین راهی برود، این راه را براساس ترس می‌رود، ترس از اینکه مورد غضب شخص بزرگی قرار بگیرد،

ترس از اینکه مورد خطاب و عتاب شخص بزرگی قرار بگیرد، ترس از اینکه به واسطه آن غضبی که برای آن فرد بزرگ اتفاق افتاده است، مورد غضب پروردگار قرار بگیرد.

## رضا و سخط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام همان رضا و سخط پروردگار متعال

هیچ کدام از اینها ملاک نیست و باید این را در نظر گرفت که در این مسیر يك جریان وجود دارد و يك پرونده و يك چهارچوب در اینجا قرار دارد، رضای راه خدا همان رضای خدا است. رضای امام علیه السلام همان رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و و رضای پیغمبر همان رضای خدا است و در اینجا تفاوتی ندارد و در مقابل سخط و غضب آنها هم همین طور است.

وقتی که آن دو نفر آمدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه گرفتند که به عیادت حضرت زهرا سلام الله علیها بیایند، حضرت زهرا فرمودند: «من با آنها ملاقات نمی کنم.» امیرالمؤمنین آمدند و به آنها فرمودند که فاطمه می فرماید که من ملاقات نمی کنم، اینجا منزل من است و ملاقات نمی کنم و این هم يك چیز طبیعی است. آنها اصرار کردند و به امیرالمؤمنین گفتند که حالا شما واسطه شوید! [وقتی حضرت امیرالمؤمنین واسطه شدند،] حضرت زهرا فرمودند: «الْبَيْتُ بَيْنُكَ وَ أُنَا أَمْتُكَ؛<sup>۱</sup> منزل، منزل تو است و خودت هم اختیار منزلت را داری!»

## وجود مراتب متفاوت در آیات قرآن کریم و اعمال اهل بیت علیهم السلام

این داستان حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی عجیب است! واقعاً این کارهایی که می کردند انسان را خیلی به تحیر وامی دارد. يك وقت من در این مسئله و در این نقطه فکر می کردم که اینکه می گویند که قرآن دارای مراتبی است،<sup>۲</sup> يك مرتبه قرآن مرتبه ای است که همه می خوانند و آیات قرآن را ترجمه می کنند و آن استفاده ای را که باید از قرآن و از آن مطالب ببرند، می برند و مفاهیمی هم برای انسان حاصل می شود.

يك وقت نه، شخصی از این مرتبه الفاظ و... بالاتر می رود و مطالب و مسائلی به نظرش می رسد که طبعاً آن مطالبی که مربوط به عوام و فهم عوام است دیگر برای او کافی و مکفی نیست و همین طور در این قرآن به مراتب بالاتری دسترسی پیدا می کند تا جایی که اولیاء خدا و عرفاء بالله از این آیات مسائلی را می فهمند [که اصلاً دیگران نمی فهمند!]

## تفاوت فهم و ادراک عرفا با دیگران نسبت به آیات قرآن کریم

يك وقت ما خدمت مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - بودیم و ایشان داستان حضرت خضر و موسی علی نبینا و آله و علیهما السلام را از آیات قرآن برای ما تفسیر می کردند. همین داستان حضرت خضری که همه در تفاسیر دیده اید که چطور معنا و تفسیر می کنند. به حسب ظاهر حضرت خضر دارای مطالب و مسائلی بود که حضرت موسی به آن مطالب نرسیده بود و طبعاً اعتراض کرد و آن اعتراض هم باعث شد که بین حضرت موسی و حضرت خضر فاصله بیفتد و دیگر حضرت

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۶۹؛ دلائل الانمة، ج ۱، ص ۱۴.

۲. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا، وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.»

امام شناسی، ج ۵، ص ۱۱۲:

«از برای قرآن ظاهری و باطنی است، و از برای باطن آن باطن دیگری است تا هفت باطن»

موسی نتواند از حضرت خضر استفاده کند، همین مطالبی که طبعاً مطرح می‌شود. ولی وقتی که آن شب این مرد بزرگ و این فردی که به حقایق این مسئله دسترسی پیدا کرده است نه به مطالبی که در کتب و... نوشته شده است، یعنی ایشان به خود آن حقیقتی که براساس آن حقیقت و واقعیت این آیات قرآن بر قلب رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، دسترسی پیدا کرده است. من آن موقع ستم به هفده سال هم نرسیده بود ولی الآن تصوّر می‌کنم که مطالبی که آن موقع ادراک می‌کردم، از واقع هم خیلی دور نبوده است. وقتی که آن شب ایشان این مطالب را می‌فرمودند، این مسئله برای من پیش آمد که اگر فردی به این مرتبه از شهود و عرفان نرسیده باشد اگر تا روز قیامت هم درس بخواند نمی‌تواند این مطالب را بگوید! الآن ما چقدر درس می‌خوانیم؟ الآن درس‌های کلاسیک ما فرض کنید که پانزده سال یا بیست سال است. اگر شخصی نسبت به بقیه خیلی تلاش کند بیست سال درس می‌خواند و بقیه عمرش را هم به تحقیقات و... می‌گذارند. الآن سنی از ما گذشته است، فرض کنید که شخصی هفتاد هشتاد سال هم عمر می‌کند و به مطالب هم می‌رسد و تا حدودی بعضی از مسائل برای او روشن می‌شود.

مطالبی را که آن شب این مرد بزرگ راجع به همین قضیه بیان فرمودند که خیال می‌کنم من در جلد دوم/سرار ملکوت آن را بیان کردم، البته مقداری از آن یعنی تقریباً حدود بیست و یا بیست و پنج درصدی از آن مطالب را در آنجا نقل کردم، دوستان و رفقا بروند در آنجا توجّه کنند. بالاینکه ما این مسئله را به‌صورت فنی و علمی و کلاسیک مطرح کردیم، هنوز که هنوز است برای خیلی از افراد همین بیست و یا بیست و پنج درصد قابل قبول و قابل تحمّل نیست!

آن وقت چطور می‌شود که فرض کنید فردی سالیان سال درس بخواند، ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال و اصلاً به مقدار عمر نوح درس بخواند اما بالأخره انکشاف این مسائل يك استعداد خاص و يك سعه فعلی وجودی می‌خواهد تا اینکه انسان بتواند به این مسائل برسد. برای طفلی که در کلاس اول است شما اگر تمام کتاب‌های دنیا را هم بیاورید فقط در همان حدّی که می‌فهمد، می‌تواند از این کتاب‌ها استفاده کند نه بیشتر چون اصلاً سعه وجودی او بیش از این اجازه نمی‌دهد که بخواند به این مسائل برسد. برای افرادی که اینها از نقطه‌نظر سعه وجودی در حدّی هستند که ادراک مسائل بالاتر از آن حدّ وجودی برای آنها ممتنع است، حتی اگر به مقدار عمر نوح را هم به درس خواندن و مطالعه بگذرانند، نمی‌توانند به اندازه بال مگسی به آن مرتبه‌ای که اولیاء و عرفای الهی دسترسی پیدا کرده‌اند، برسند! اصلاً امکان ندارد.

حالا صحبت در این است که همان‌طوری که این مسئله مطرح می‌شود، اگر قرار باشد که قرآن فقط برای افراد عوام باشد و از آیات قرآن همین استفاده‌ای بشود که افراد عادی و عوام همین مقدار را می‌فهمند پس دیگر يك همچنين شخص بزرگ و عارفی می‌تواند چه استفاده‌ای از قرآن بکند و دیگر قرآن به چه دردش می‌خورد؟! پس قرآن هم مثل روزنامه می‌شود! روزنامه چیست؟ همین که يك صفحه حوادث دارد که فلان‌جا فلان اتفاق افتاد، فلان‌جا تصادف شد، فلان‌جا جنگ شد، فلان‌جا زلزله شد، فلان‌جا این شخص مُرد و آن شخص به دنیا آمد و از همین قبیل مسائل. انسان يك دفعه این مسائل را می‌خواند و کنار می‌گذارد و دیگر دوباره خواندن که ندارد ولی قرآن این‌طور نیست که انسان يك مرتبه بخواند و کنار بگذارد، هر روزی که بخواند و هر مرتبه‌ای که بخواند يك حالت، يك معنا، يك مرتبه و يك مفهوم دیگری را برای خودش آشکار می‌کند.

همین مرتبه از معرفت قرآن برای اولیاء الهی به شکلی است و همین مرتبه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن بر آن حضرت نازل شده است به‌نحوی است که وقتی رسول خدا این قرآن را می‌شنود و قاری برای آن حضرت می‌خواند، حضرت متحوّل می‌شوند، متغیر می‌شوند،

منقلب می‌شوند و اشك از چشمان آن حضرت می‌آید.<sup>۱</sup> آیا آن مطالبی را که رسول خدا از این قرآن متوجه می‌شود همان مطالبی است که ما می‌فهمیم و ادراک می‌کنیم؟! آن مطالبی را که ما ادراک می‌کنیم که برای رسول خدا اشک جاری شدن را ندارد! برای آن حضرت، این انقلاب و این تحوّل را ندارد! خب همین مسائلی است که ما این مسائل و مطالب را ادراک می‌کنیم و متوجه می‌شویم.

### دور نبودن نظام عالم تکوین از جنبه عقلانیت

حالا صحبت در این است که این مرام و این روشی که در نظام خلقت قرار دارد و این مرام و نظام براساس يك تدبیر در نظام تکوین نهاده شده است، این نظام دیگر نمی‌تواند نظامی باشد که از آن جنبه عقلانیت برکنار باشد و این نظام عالم تکوین نمی‌تواند از آن مسئله عقلانیت به دور باشد و جایی از این نظام نمی‌تواند از آن جنبه اداره کل و اداره تمام شئون انسان از نظر تربیت و تزکیه و رشد لنگ بزند و بلندگد. بگویند که شما می‌توانی تا اینجا جلو بیایی اما وقتی که به اینجا رسیدی دیگر حق جلو رفتن را نداری! تا اینجا می‌توانی فکر کنی و وقتی فکرت به اینجا رسید دیگر حق فکر کردن را نداری! اینکه حق فکر کردن را نداری، این را چه کسی تعیین کرده است؟! چه کسی يك هم‌چنین قانونی گذاشته است که من بیش از این نمی‌توانم فکر کنم؟! بیش از این نمی‌توانم رشد کنم؟! بیش از این نمی‌توانم بفهمم؟! چه کسی يك هم‌چنین قانونی را قرار داده است که من بیش از این نمی‌توانم خودم را به تکامل برسانم؟! چه کسی يك هم‌چنین حکمی را وضع و تدوین کرده است که من از این استعدادها و وجودی خودم که خدای متعال در من قرار داده نمی‌توانم بهره ببرم؟!

### وجود ربط با پروردگار برای هر فرد

اگر شخصی نمی‌خواهد آنچه را خدا به او داده است مورد استفاده و بهره‌برداری قرار بدهد، این به بقیه افراد چه ربطی دارد؟! مگر بقیه افراد در این دنیا نصیبی از تکامل نبرده‌اند؟! و آیا مگر رسیدن به تکامل افراد بر عهده افراد خاصی قرار داده شده است؟! این قانون از کجا آمده است؟! از کجا قانون آمده است که تکامل شما به دست بنده است که اگر بخواهم شما را به کمال می‌رسانم و اگر نخواهم نمی‌رسانم؟!

هر شخصی همین که به دنیا آمد، در نظام خلقت يك سهمیه و نصیبی از حقوق خدادادی به او برای رسیدن به تکامل خود دارد و در این مسئله فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست. هر شخصی که پا به این عرصه وجود می‌گذارد، از نقطه نظر قانون خلقت و نظام احسن خلقت برای او پرونده‌ای باز می‌شود تا چه موقعی این پرونده بسته شود! صفحه اول، صفحه دوم، همین‌طور در این پرونده صفحه‌هایی وجود دارد که باید يك به يك صفحه‌ها را بخواند و مطالعه کند و به آن عمل کند تا به صفحه بعد برسد، می‌خواهد مسلمان باشد، می‌خواهد یهودی باشد، می‌خواهد نصرانی باشد و هر شخص دیگری که می‌خواهد باشد، همین‌که به او انسان گفته شود، از نقطه نظر حقوق الهی دارای حق است، دارای حساب است، دارای ربط است، بین او و بین پروردگار ربط وجود دارد و براساس همان ربط است که روزگار خود را طی می‌کند، حالا یا به شقاوت طی می‌کند یا به سعادت طی می‌کند ولی کسی نمی‌تواند این حقوق را از هر فردی بگیرد و این لازمه آمدن در این دنیا و باز شدن حسابی است برای او. نه آمدن در این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد و نه رفتن او از این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد، هر شخصی برای خودش حساب و کتاب خاص به خودش را دارد و همه ما باید نسبت به این مسئله توجه داشته باشیم که برای هر روز و هر لحظه‌ای که بر ما می‌گذرد، ما صفحه خاص به خود

۱. اسرار الصلاة، شهید ثانی، ص ۱۵۴.

را داریم و باید به آن صفحه بپردازیم. این نظام می‌شود، نظام احسن خلقت؛ یعنی براساس این نظام است که ما دیگر نمی‌توانیم هر کاری را انجام بدهیم و اختیار برای انجام دادن هر کاری را نداریم. باید به خود و به آنچه بر عهده ما قرار داده شده است، برسیم.

### نظام احسن خلقت براساس تعقل

این مسئله، مسئله بسیار بسیار حیاتی است که نظام احسن خلقت براساس تعقل است؛ یعنی عقل انسان در هر محدوده‌ای که حکم می‌کند و بر يك مسئله حکم عقلانی می‌کند، در آن محدوده نظام عالم به او حق داد و اختیار داده و به او کاغذ امضا شده داده است که تو می‌توانی در این مسیر اقدام کنی و تو می‌توانی اینجا بروی و تو می‌توانی آنجا بروی. در آنجایی که عقل و ضمیر و فطرت او این حق را به او می‌دهد که از مسائل و جریاناتی که در این دنیا هست بهره‌مند و متمتع باشد، بر این اساس شریعت قرار گرفته است.

### لزوم رشد عقل در شرایع الهی

شریعت پیامبران الهی و شریعتی که از ناحیه پروردگار بر نفس پیامبران الهی آمده است، شریعتی است که جنبه عقلانی ما را به تکامل می‌رساند نه جنبه تخیل و احساس و توهم ما را. در شرایع الهی عقل انسان باید رشد کند نه توهمات و تخیلات و احساسات.

### رشد توهمات و ظاهرسازی‌ها در سایر مکاتب

در سایر مکاتب توهمات رشد می‌کند و ظاهرسازی‌ها و قیافه‌ها رشد می‌کند. يك وقت من داشتم يك جریان درویشی و صوفی‌گری و... را که در يك جایی بود می‌دیدم. شخصی نشسته بود و کلاه خیلی عجیبی هم بر سرش بود. خلاصه همه قیافه او همان کلاهی بود که بر سرش بود و اگر آن کلاه را برمی‌داشتند، او با افرادی که در خیابان خیار و چغندر می‌فروختند فرقی نداشت. ولی وقتی کلاه سر او می‌گذاشتند آدم دو متر عقب‌تر می‌پرید! خلاصه این بنده خدا کلاهی سرش بود و افراد هم می‌آمدند و...! فیلمش را برای من آورده بودند و من داشتم تماشا می‌کردم و دیدم که تمام مسائل دکور است و همه ظاهرسازی است، افراد باید بیایند، بعضی‌ها آنجا بنشینند، بعضی‌ها آنجا بنشینند، بعضی‌ها نباید جلو بنشینند، بین این شخص و اینهایی که در آنجا هستند باید حریمی حفظ شود، آنهایی که جلو می‌نشینند باید حالت خاصی داشته باشند، لباس مخصوص و جبه و... پوشیده باشند و کسی که می‌خواهد رد بشود، نباید از وسط این افراد رد بشود و باید بروود فرض کنید که دور بزند و از آنجا رد بشود! نمی‌فهمیدیم این کارها و این بساطها چیست؟

این کلاهی که سر این بنده خدا بود اگر دو دقیقه سر من بود سر ما هزار جور مرض و غرض پیدا می‌کرد! - آن غرض بدتر از مرض است - من می‌گفتم او با هم‌چنین وضعیت و کلاهی که دارد چرا خسته نمی‌شود؟! تا اینکه دیگر خود آن بیچاره خسته شد و کلاه را زمین گذاشت تا مقداری استراحت کند! بالاخره دکور هم حدی دارد! چند دقیقه نگذشته بود که يك دفعه فردی آمد که اهل علم بود. این تا دید او دارد می‌آید يك دفعه کلاه را برداشت و دوباره روی سرش گذاشت که با کلاه او را ملاقات کند! این چه بازی است؟! این مکتب، مکتب زدودن عقل است و مکتب از بین بردن عقلانیت است.

الآن فرض کنید من عمامه را برمی‌دارم و اینجا می‌گذارم و بقیه صحبت‌ها را بدون عمامه با شما انجام می‌دهم، این چه اشکالی دارد؟ منتها از باب ادب و احترام و اینکه عمامه لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است آن را بر سر می‌گذاریم و صحبت می‌کنیم.

اما آن کلاه سی منی چیست که سرت گذاشتی! سر خودت که چند سیر بیشتر نیست حالا چرا يك

کلاه سی منی به سرت گذاشتی؟! این چه بساطی است؟! این چه قضیه‌ای است؟! این چه جور مسئله‌ای است؟! شخصی که بخواهد این مسئله را ارزیابی کند همان‌جا می‌فهمد که در اینجا به ظواهر و مظاهر و دستک و مسائل ظاهری توجّه می‌شود. چقدر از مطالب عقلانی به این افراد گفته می‌شود؟! چقدر فهم اینها اضافه می‌شود؟! چقدر از اینها می‌توانند به مسائل و مطالب خودشان برسند؟! در موارد فتنه و شبهه اینها چقدر می‌توانند راه خودشان را تشخیص بدهند؟! اینها چقدر توانستند به آن مسائلی که برای آنها جنبه حیاتی دارد توجّه کنند و از آن مطالبی که برای آنها ضرر دارد فاصله بگیرند؟! يك روز، دو روز، يك سال، دو سال، ده سال، آخرش چطور می‌شود؟ آیا همین‌که بیاییم و بنشینیم و چند تا شعر بخوانیم [کار تمام می‌شود؟!]

بعد هم شروع کردند به ساز و دمبک زدن و...! گفتیم که دیگر ختم به خیر شد و ختامه مسک شد! دیگر آخرش هم به همین ساز و دهل و... و خواندن چند خط شعر گذشت و وقتی هم شروع به شعر خواندن کردند، هر شعری را که از زمان حضرت آدم [به این‌طرف آمده خواندند!] هر کسی هرچه در دهانش می‌آمد می‌خواند. یکی از شعر شیخ بهائی خواند، یکی از فؤاد کرمانی خواند، یکی از مولانا خواند و یکی هم از شمس تبریزی - رضوان الله تعالی علیهم اجمعین - خواند. گفتیم چه شد؟! بالأخره این آشی را که درست کردید، این آش هم حساب و کتابی دارد. می‌گویند آشی که برای دل درد است، در آن نخود نمی‌ریزند. کسی که فلان مشکل را دارد، آش او را ترش می‌کنند. شما در این آش هم دوغ ریختید و هم سرکه ریختید و هم عسل ریختید و همه چیز را قاطی کردید! این بساطی که درست کردید چه شد و چه از آب درآمد؟! بعد هم بلند شویم برویم و شامی بیاوریم و بخوریم و الحمدلله با شکم‌های سیر از اینجا برویم که دیگر مطلب و مسئله‌ای باقی نماند.

### هدف و مقصد از ادیان الهی، رشد و تعالی فکری و عقلی

ما در شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در شریعت ادیان الهی، ساز و دهل و دمبک و دستک و... نداریم، ما این‌طور نشستن و آن‌طور نشستن نداریم، ما کلاه‌های کذایی و... نداریم و ما دم و دستگاه‌های فلان نداریم. در این ادیان الهی عقل و فهم و ادراک افراد بالا می‌رود. اینها مسائلی است که به‌واسطه آن تجرّد روحی و سعه وجودی و سعه صدر که براساس مراقبه، البته مراقبه‌هایی که بزرگان دستور می‌دهند و آن مراقبه‌ها با ضمیمه عبادات و اذکار، انسان را به این مرتبه رشد و تعالی فکری و عقلی می‌رساند و آن [رشد و تعالی فکری و عقلی که] هدف و مقصد برای این مسئله است. اینکه می‌گویند که فرض کنید که در مسیر عرفان، تمام مسئله براساس عشق و احساس و کنارگذاشتن عقل و... است، تمام اینها چرند و پرند و مزخرفات است.

### عرفان یعنی رسیدن به عقل

عرفان یعنی رسیدن به عقل و کسی که به عقل می‌رسد دیگر گول نمی‌خورد، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد دیگر تبلیغات و... نمی‌تواند مسیر او را منحرف کند، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد هزارتا پوستر و پلاکارد و امثال‌ذلك نمی‌تواند او را از آن تشخیصی که داده است به کناری بزند، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد به‌دنبال هر بادی حرکت نمی‌کند، باد امروز از طرف شمال بیاید و این هم به طرف همان سمت برود، فردا عوض بشود این هم عوض بشود! کسی که از نقطه‌نظر عقلانی، مبانی و مطالب به‌دستش است، اگر تمام دنیا هزارتا فیلم هم به او نشان بدهند باز آن جنبه فهم و عقلانیتش نمی‌گذارد که آنچه را پشت پرده است، از دیدگان او غافل بماند. کسی که به رشد عقلانی می‌رسد، مظاهر و ظواهر فریبنده دینی نمی‌تواند او را از دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جدا کند و او را از امام علیه‌السلام جدا کند. کسی که به رشد عقلانی رسیده است اگر تمام افراد جمع بشوند و بر

يك مسئله گواهی بدهند، آنها را در جایگاه خودش قرار می‌دهد و حالا اینکه صحبت می‌کند یا نمی‌کند، آن يك مطلب دیگری است اما از نقطه نظر مسائل این‌طور است. ما همه این مطالب را تجربه کردیم.

### عدم استفاده بهینه از بزرگان به واسطه عدم فعلیت جنبه عقلانی

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در همان زمان‌های گذشته، ما مسائلی را می‌دیدیم که واقعاً آن مطالب حتی افرادی را که مدعی در این قضیه بودند، به زمین نشانند و نتوانستند حرکت کنند! بار زیاد بود، فهم زیاد بود - بعضی از این مطالب را ذکر کردم، حتماً رفقا و دوستان اینها را مطالعه کردند، حالا من به اشاره نقل می‌کنم و تصریح نمی‌کنم - و من در همان وقت وقتی که از مرحوم آقا سؤال می‌کردم که این شخص که الآن دارای يك هم‌چنین موقعیت و خصوصیتی است، آیا در يك هم‌چنین مسئله و قضیه به این مهمی و با اهمیتی نباید حداقل نه به عنوان يك دستور بلکه به عنوان يك مشورت از شما استفاده و بهره ببرد؟! ایشان سری تکان می‌دادند و خنده‌ای می‌کردند و می‌فرمودند: «مطلب همین‌طور است، مسئله همین‌طور است!»

اینها مطالبی است که انسان می‌رسد به اینکه حتی افراد و اشخاصی که اینها ممکن است به مطالب و مدارج علمی و مدارجی از تقوی و معنویت هم رسیده باشند ولی از آنجایی که آن جنبه عقلانی در آنها به مرتبه فعلیت نرسیده و نتوانستند از آن جنبه عقلانی استفاده کنند، ما می‌بینیم در قضایا، حوادث، مسائل و جریاناتی که در همان زمان‌های گذشته پیش آمد و بعداً هم پیش خواهد آمد، متزلزل می‌شوند و به راه‌های مختلفی می‌روند.

### ظهور اختلاف در کیفیت رفتار انسان‌ها به واسطه اختلاف مراتب عقل در افراد

اینکه می‌گویند که در روز عاشورا فرض کنید که اگر حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام می‌خواست به عقلش عمل کند باید وقتی که وارد شریعه فرات می‌شد [آب می‌خورد] و علی‌القاعده کسی که تشنه است و ساعت‌ها را هم به تشنگی گذرانده است آن‌هم با آن وضعیت، هر عقلی حکم می‌کند که انسان باید آب بخورد و رفع عطش کند. مگر ما نمی‌گوییم که واجب است که انسان از امام خود حمایت کند؟! بسیار خوب آیا الآن اگر من تشنه باشم بهتر می‌توانم حمایت کنم یا اینکه فرض کنید که سیراب باشم؟ اگر سیراب باشم توانم و قدرتم بیشتر است و عقل هم چنین مسائلی را می‌گوید اما این عقل، عقل تکامل‌یافته نیست و این عقل، عقل عادی است. این عقل، عقلی است که امروزه دارد بر جوامع دنیا حکومت می‌کند حالا یا به صورت سیاسی محض و دنیایی محض دارد حکومت می‌کند یا جنبه دینی هم به خود می‌گیرد.

آن عقلی که در نفس حضرت ابوالفضل سلام‌الله علیه تبلور پیدا کرده است و همان عقل راه را به او نشان می‌دهد و همان عقل، خط و خطوط‌ها را برای او تنظیم می‌کند، آن همان عقلی است که صبر می‌کند و می‌ایستد تا يك از برادرانش جلوتر از او و جلوی چشم او بروند و خود را فدای امام زمان خودشان کنند چون حضرت ابوالفضل سه‌تا برادر داشت و هر سه قبل از او در روز عاشورا شهید شدند. این عقل، عقلی است که در روز عاشورا حاکم بر جریان کربلا بود نه آن عقلی که می‌گوید که فرض کنید که بالأخره او برادر من است و حالا چرا او زودتر برود؟ به من چه مربوط است؟ من تکلیف خودم را دارم و او هم تکلیف خودش را دارد و آن برادر را برای خودش نگه دارد! و نه اینکه به او بگویند بلند شو برو تو برای چه ایستادی و صبر کردی؟! مگر وقت تو نشده است؟!!

آن عقلی که در حضرت ابوالفضل علیه‌السلام قرار دارد و برادرانش را به جلوی لشکر می‌فرستد تا خود را فدای امام حسین علیه‌السلام کنند، همان عقلی است که در شریعه فرات به سراغ او می‌آید و او را از نوشیدن آب در مهم‌ترین و حساس‌ترین و مشکل‌ترین وقت منع می‌کند! نه اینکه اینجا جای عشق

و علاقه است، آن عقل می‌آید و آن محبت و علاقه و ربط با سیدالشهدا را برای او ترسیم می‌کند و به او می‌گوید تو که الآن ادعای ربط با برادرت را داری، تو که الآن ادعای معاونت و مساعدت با برادرت را داری، تو که الآن در همچنین موقعیتی تمام وجودت را برادرت گرفته است، آیا تو می‌توانی خود را در موقعیتی قرار بدهی که از نقطه نظر التذاذات ظاهری و تمتعات دنیوی در يك سطح بهتری از او قرار بگیری و تو سیراب باشی درحالتی که او تشنه باشد؟! این حرف را نه اینکه عشق به او می‌زند، بلکه عقل این حرف را به او می‌زند.

عقل حضرت ابوالفضل علیه السلام است که موقعیت او را ترسیم می‌کند و جایگاه او را در قبال امام زمانش مجسم می‌کند و می‌گوید که تو الآن جایگاهت فرق می‌کند و تو با دیروز تفاوت داری و امروز، روز عاشورا است و امامت تشنه است و تو هم نه اینکه ادعای ربط با او را می‌کنی بلکه تمام وجود تو را این ربط گرفته است! خیلی دقت کنید که مسئله از کجا نشأت می‌گیرد؟! احتمالاً آن جلسه روز جمعه عنوان را دوستان شنیده باشند که بنده در آنجا نسبت به آن قضیه به چه مسئله‌ای می‌خواستم تمرکز پیدا کنم و اشاره کنم. در جریان روز عاشورا برای حضرت ابوالفضل این طور نبود که حضرت ابوالفضل فکر کند مثل ما که الآن افراد عادی هستیم و مقداری اتصال با صاحب ولایت خود حضرت حجة بن الحسن ارواحنا لئراب مقدمه الفداء داریم - هر کدام از ما ربطی را با وجود مقدس آن حضرت احساس می‌کنیم، حالا افراد بر حسب سعه وجودی خودشان تفاوت دارند - بر این اساس کارهایی را که انجام می‌دهیم مقایسه می‌کنیم که اگر امام زمان علیه السلام بود، آیا این کار را انجام می‌دادیم یا نمی‌دادیم؟! عقل ما موقعیت ما را بررسی می‌کند و جوانبی که در آن جوانب قرار داریم، آن محدوده‌ای که در آن محدوده قرار داریم، آن محدوده را ترسیم می‌کند، آن ارتباط خودمان را با آن حضرت هم ترسیم می‌کند و از آن طرف وجود آن حضرت را وجود غائبی نمی‌پنداریم، تمام اینها را عقل می‌گوید، عقل به ضمیمه مطالبی که از بزرگان رسیده است، مسائلی که از ائمه علیهم السلام و عرفا و اولیاء الهی به ما رسیده است، آن مطالب را می‌آورد و در همچنین موقعیتی قرار می‌دهد، خود وضعیت ما را ترسیم می‌کند و بعد نسبت به انجام دادن یا ندادن و میزانش برای ما حد تعیین می‌کند، این آن کاری است که ما می‌توانیم انجام بدهیم و از دست ما برمی‌آید.

### فرق دیدگاه افراد عادی با اولیاء الهی در کیفیت ارتباط عالم با امام زمان علیه السلام

اما آیا اولیاء الهی مانند حضرت ابوالفضل علیه السلام و همین طور سایر عرفای بالله و اولیاء الهی هم در ارتباطشان با امام زمانشان همین طور فکر می‌کنند؟! یعنی می‌گویند که الآن فرض می‌کنیم که امام زمان علیه السلام حی و حاضر است، گرچه از دیدگان ما مخفی است و لکن او حضور دارد و در کنار ما قرار دارد و به قول مرحوم حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - که می‌فرمودند: «کور باد آن چشمی که روز سر از خواب بردارد و در اولین وهله به جمال آن حضرت نظاره‌گر نباشد!» یعنی در وهله اول قبل از اینکه شما بخواهید چشمتان را بمالید و فرض کنید که ببینید کجا هستید و بالا بودید و آمدید این وسط معلق شدید و... و قبل از اینکه به این دنیا بیاییم، به اول چیزی که چشم و نظر ما می‌افتد وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداء است. وقتی که به این چراغ نگاه می‌کنیم، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم، وقتی که به این ساعت نگاه می‌کنیم، الآن داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم، به این در و دیوار که نگاه می‌کنیم، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم و به این بادی که می‌آید و دارد این پرده را حرکت می‌دهد، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم که این ولایت امام علیه السلام است که تمام حقایق و اعیان عالم وجود را به حیات و تکاپو واداشته است. اگر ولایت آن حضرت نباشد این چراغ خاموش است، آن ساعت کار نمی‌کند، بادی وجود ندارد، دیگر درختی سبز نیست، دیگر هوایی وجود ندارد و اکسیژنی وجود ندارد! این کلام و مرام يك ولی الهی است که آن ولی الهی دارد این مطلب را با جانش احساس می‌کند.

حالا آیا آن ولی الهی در قضاوت در مسائل هم همین‌طور مانند ما فکر می‌کند که امام زمانی در کنار ما هست و از دیدگان ما مخفی است ولی او مخفی نیست و ما باید او را در کنار خودمان قرار بدهیم یا اینکه او بین خود و امام زمان علیه‌السلام اصلاً جدایی و دوئیتی نمی‌بیند که بخواهد فکر کند؟ قضیه کدام است؟ اصلاً دوتایی نمی‌بیند تا اینکه بخواهد فکر کند که حضرت در کنار من است حالا آیا خلاف کنم یا خلاف نکنم؟ این‌طور کنم یا آن‌طور کنم؟ این مسئله را انجام بدهم یا ندهم؟! این آن فردی است که به مرحله تکامل عقلانی رسیده است.

### وحدت جنبه عقلانی با معرفت به امام، علت آب نخوردن حضرت ابوالفضل

در جریان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام که حضرت در شریعه فرات رفت، اصلاً فکر نکرد در اینکه او الآن باید چه‌کار کند؟ همین‌که این آب را بالا آورد، این بالا آوردن آب هم براساس آن گزینه عادی و طبیعی بود که هر کسی باشد این کار را انجام می‌دهد، اتفاقاً برای خود سیدالشهدا علیه‌السلام هم این قضیه اتفاق افتاد و این مسئله خیلی عجیب است که واقعاً چطور اینها به مرتبه‌هایی رسیدند که اگر اینها نبودند ما چه می‌کردیم؟! برای خود حضرت هم عین همین مسئله اتفاق افتاد و همین‌که حضرت وارد شریعه شده بودند و می‌خواستند آب بخورند، يك مرتبه یکی از این از خدا بی‌خبرها و خدانشناس‌ها گفت که داری آب می‌خوری درحالتی که لشکر به خیمه‌ها حمله کردند! که حضرت آب را ریختند و آمدند و معلوم شد که آن شخص دارد دروغ می‌گوید!

در جریان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام اصلاً حضرت ابوالفضل به این نقطه فکر نمی‌کند، وجود و نفس حضرت ابوالفضل نمی‌گذارد که این آب به دهان او برسد و تا می‌خواهد این آب به دهان او برسد، آن جنبه عقلانی در نفس مطهر او که با جنبه معرفت و اتصال به امام علیه‌السلام وحدت پیدا کرده است، [باعث این عمل حضرت می‌شود].

### رسیدن به رضای الهی علت لزوم فکر کردن ما در مسائل و قضایا

توجه کنید که ما الآن در دوئیت و افتراق هستیم و نیاز به فکر کردن داریم و چاره هم نداریم و باید هم همین‌طور باشد و ما غیر از این هم تکلیفی نداریم، ما برای رسیدن به آن رضای الهی باید فکر کنیم و مسائل و مبانی را بسنجیم و خودمان را در جایگاهی قرار بدهیم و بعد با آنچه از بزرگان شنیده‌ایم در يك معیار و میزان کلی [قرار بدهیم] و با استفاده از عقل و اتکا به پروردگار و بدون توجه به مسائل و شایعه‌ها و قضایا و مطالبی که می‌گذرد و اینکه حسن و حسین و تقی و... چه گفت؟ در روزنامه چه نوشته است؟ در تلویزیون چه گفته است؟ بدون يك همچنین مسائلی فقط خودمان را با آنچه از بزرگان به عنوان مطالب یقینی به ما رسیده نه مطالبی که یکی گفته است، [وفق بدهیم و طبق آن عمل کنیم].

امروزه بعد از گذشت پانزده سال از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بنده مطالبی به نقل از مرحوم پدرم می‌شنوم که قطعاً می‌گویم این مطالب، مطالب دروغ است! قطعاً می‌گویم این مسائل، مسائل دروغ است! درحالتی که وقتی که ما خودمان يك همچنین مطلبی را از ایشان نشنیدیم، ولی وقتی که با آن معیارها و مطالبی که در نظر داریم می‌سنجیم، می‌گوییم که ایشان نباید يك همچنین حرفی زده باشد! تحقیق و بررسی می‌کنیم و می‌بینیم يك نفر که نمی‌داند در دستش پنج‌تا انگشت دارد یا شش‌تا انگشت، از مرحوم آقا قضیه‌ای را نقل کرده است! این آدمی که فرض کنید که نمی‌داند در وضو اول با دست چپ آب می‌ریزند یا با دست راست، چطور ممکن است مسائل و مطالبی را از يك شخص بزرگی نقل کند که آن مطالب ممکن است در زندگی انسان تأثیر حیاتی داشته باشد و انسان بخواهد به آنها توجه کند؟! درحالی که می‌بینیم این مسائل ریشه‌اش به فلان شخص و فلان‌جا رسیده است!

## لزوم عمل کردن برطبق مطالب یقینی

بنابر این آنچه ما الآن وظیفه داریم که انجام بدهیم و باید هم انجام بدهیم این است که آن مطالب یقینی که از ائمه علیهم السلام به دست ما رسیده است و نسبت به آنها شك نداریم، از بزرگان به دست ما رسیده است و نسبت به آنها شك نداریم، باید آنها را بدون در نظر گرفتن مسائل و جریاناتی که چه بسا هجمه آن جریانات بر ما موجب بشود که ما دست از آن مرام متین و صحیح خود برداریم و به یمین و یسار متمایل بشویم، در نظر بگیریم و طبق همان هم عمل کنیم و خداوند هم کمک می کند. ﴿وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ برای همین روزها و برای همین موقعیت ها است، کسانی که در مسیر ما مجاهده کنند و بخواهند راه خودشان را مطابق با راه ما قرار بدهند، ما هم آنها را کمک می کنیم و دست آنها را می گیریم و آنچه را برای آنها صلاح است در مغز آنها می اندازیم.

دیدهای خیلی از اوقات اتفاق می افتد که وقتی انسان می خواهد کاری را انجام بدهد، می بیند دستش به سمت آن کار نمی رود و خودش هم نمی داند دلیلش چیست؟ علت را نمی فهمد ولی می بیند دستش نمی رود! یا نسبت به بعضی از کارها اقدام می کند و جلو می رود و حرکت می کند. و بنده خودم این مسئله و این مطلب را بارها و بارها تجربه کردم.

## لزوم عمل برطبق یقین

یکی از مطالبی را که آن بزرگ به پیروی از مکتب ائمه علیهم السلام به ما فرمودند این بود که در جایی که یقین ندارید، قدم نگذارید. این قضیه، قضیه خیلی عجیبی است! این مسئله، مسئله خیلی عجیبی است! آن کسانی که از نقطه نظر عقلی به فعلیت می رسند، آنها به آن مرتبه یقین می رسند، به آن مرتبه متکامل می رسند، به آن مرتبه ای می رسند که دیگر برای آنها مطلبی نیست و دیگر برای آنها جای شك و شبهه ای نیست.

بسیاری از موارد اتفاق می افتاد که ما خدمت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می رسیدیم و راجع به يك قضیه از ایشان امضاء و تأیید می خواستیم ولی می دیدیم ایشان ساکت هستند و صحبت نمی کنند، نه می گفتند بله و نه می گفتند نه! ما می ماندیم که مطلب به این روشنی و واضحی، چرا ایشان راجع به این مسئله صحبت نمی کنند و حرف نمی زنند؟! حداقل به ما می گفتند که اقدام نکنید و ما می فهمیدیم که مطلبی هست ولی می دیدیم ایشان ساکت است، همین که می دیدیم ایشان ساکت هستند می فهمیدیم که یعنی نه چون وقتی که مسئله مورد تأیید ایشان باشد، می فرمایند که برو نسبت به این قضیه اقدام کن و داعی ندارد بر اینکه فرض کنید که ایشان در اینجا سکوت کنند. و ما بعد از گذشت زمانی متوجه می شدیم که عجب! مطلبی در کار بوده است که قطعاً ایشان نه می توانستند تأیید کنند و نه می توانستند آن مسئله را رد کنند و نسبت به او تنقید کنند. ما باید طبق آنچه را از آنها شنیدیم انجام بدهیم و عمل کنیم.

همان طور که قرآن دارای مراتب مختلف است و انسان را به جایی می رساند که حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم که قرآن بر او نازل شده است، می تواند از آن مفاهیم عالی قرآن و حقایق که آن حقایق در خود نفس رسول خدا ثابت و متمکن شده است [بهره ببرد] که راجع به این مسئله ان شاء الله اگر این تألیف جدید، کتاب / فقی و حی به دست دوستان رسید که البته حالا بنده اطلاعی از کم و کیف طبع آن ندارم، در آنجا بنده این قضیه را توضیح دادم که وحیی که بر رسول خدا می آید این به معنای انکشاف يك قضیه خارجی نیست بلکه به معنای ظهور و بروز واقعی است که آن واقعیت در

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

دل و نفس خود رسول خدا بوده است از باب اینکه پیغمبر عقل کل و واسطهٔ اوّل در فیض و همان مقام واحدیت است که مقام واحدیت مرتبهٔ بروز وجود است از عالم صرافت و عالم انبساط به عالم تعینات و عالم کثرات خارجی، آن حقیقتی که باعث می‌شود آن صرافت وجود و بساطت وجود که وجود حضرت حق متعال است به ظهورات خارجی ظهور پیدا کند واسطهٔ آن نفس پیغمبر است، آن وقت چطور ممکن است برای رسول خدا حقیقتی آشکار شود که آن حقیقت در نفس او نبوده است؟! حالا این صحبتش در آنجا آمده است.

## لزوم تبعیت از مرام و مسیر اولیاء الهی

بر همین اساس اولیاء الهی در مرتبه‌ای هستند که اگر ما بخواهیم راه و روش خودمان را بر اساس آن مکتب صحیح و قویم قرار بدهیم، باید از مرام و مسیر اولیاء الهی تبعیت کنیم. اگر تبعیت نکنیم پس از چه کسی تبعیت کنیم؟! آیا از شخصی که دیروز حرفی را زده و امروز حرفش را پس می‌گیرد؟! آیا از شخصی که دیروز يك نظر داشته و امروز نظرش عوض می‌شود؟! خیلی خوب ما هم که همین هستیم! آیا از شخصی که دیروز مرامی داشت و امروز به مقتضای مصالح، مرامش تغییر پیدا می‌کند؟! خب همه همین هستند! آیا از شخصی که دیروز به شکلی برای افراد ظاهر شده بود و امروز به شکل دیگری؟! خب همهٔ افراد و اشخاص همین هستند! همهٔ افراد هر روز دارای افکار مختلفی هستند! همهٔ افراد به واسطهٔ تبدل حوادث و جریانات، افکار آنها هم تغییر پیدا می‌کند! امروز می‌خندند، فردا گریه می‌کنند، امروز آشتی هستند و فردا قهر می‌کنند، دیروز بر اساس يك اخم و تخمی قهر کردند و امروز بر اساس يك شیرینی و نقل و نباتی آشتی می‌کنند! بنابراین آیا بنده باید افسار خودم را به دست کسی بدهم که منتظر باشم چه وقت قهر می‌کند و چه وقت آشتی می‌کند؟! چه وقت می‌خندند و چه وقت گریه می‌کند؟! چه وقت این فهم را دارد و چه وقت ندارد؟! چه وقت این کتاب را می‌خواند و چه وقت این کتاب را عوض می‌کند و کتاب دیگری می‌آورد؟!!

آیا قضیه این است یا اینکه من باید افسار و زمام خودم را به دست فردی بدهم که فکر او يك فکر است و عقل او دو جور نمی‌گوید و جریانات و حوادث مختلف در فکر و اندیشهٔ او تغییر ایجاد نمی‌کند؟! چه جریانی در ابتدا باشد می‌گوید همین کار را انجام بدهید، چه جریانی به وسطش برسد باز هم می‌گوید همین کار را انجام بدهید، و چه جریانی به آخرین نقطهٔ از تحقق خارجی برسد باز هم می‌گوید همین کار را انجام بدهید، در هر سه مرتبه یک حرف را می‌زنند نه اینکه وقتی اوّل مسئله است و هنوز هیچ مسئله‌ای اتفاق نیفتاده است مخالفت کند و وقتی که ببیند مردم آمدند و مسائلی اتفاق افتاد از حرفش برگردد و همراه با مردم بشود و وقتی که يك مسئله به آخر رسید خودش هم بشود یکی از افرادی که در این جریان به عنوان يك فرد نقش اساسی دارد اینکه نشد، اینکه همه همین هستند! تقی بکنی می‌ترسد، خنده‌ای نشان بدهی جلو می‌آید، تهدیدی بکنی در خانه‌اش می‌نشیند، تهدید نبیند جلو می‌آید، همهٔ افراد همین هستند و مسئله فرقی نمی‌کند.

آن ولیّ‌خدایی که قبل از اینکه مسئله‌ای بخواهد اتفاق بیفتد بگوید انجام ندهید، نکنید یا بنشینید یا این کار را انجام بدهید یا آن کار را انجام بدهید، او همان فردی است که نسبت به مسائل و جریانات و قضایای مختلف يك حرف را می‌زند. اوّل يك حرف می‌زند و آخر هم يك حرف می‌زند، تفاوتی در حرف‌ها و مطالب و تصرّفات و کارهای او پیدا نمی‌شود، همان‌طوری که این مسائل را من برای رفقا خیلی عرض کردم و دیگر جای صحبت ندارد.

در روایت داریم که آمدند و به حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام گفتند که فلان شخص دارد قرآن می‌خواند، نگاه کنید ببینید چه خوب قرآن را می‌خواند! - از خوارج بود - چقدر با صوت قشنگ می‌خواند! نمازش چه نمازی است و چه خصوصیتی دارد و حتّی از افرادی که حالا پشت سر شما نماز می‌خوانند، مخارج را بهتر ادا می‌کند و کارها را بهتر انجام می‌دهد! خیلی عجیب است! این همین مسئله است.

حضرت راجع به او فرمودند: «نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى شَكٍّ»<sup>۱</sup>

اگر فردی نسبت به رفتار و حال خودش بر یقین باشد و اطمینان داشته باشد که مسئله همین است و غیر از این نیست، نسبت به کاری که دارد انجام می‌دهد یقین داشته باشد، نسبت به راهی که دارد می‌رود یقین داشته باشد بالاینکه همه مردم دارند این‌طوری می‌روند و همه مردم به فلان قضیه رأی می‌دهند، او سر جایش می‌نشیند و کاری نمی‌کند و بالاینکه همه مردم در فلان قضیه فلان نظر را می‌دهند، او به دنبال کار خودش می‌رود و کار خودش را انجام می‌دهد [ولو] همه مردم با اشکال و اصناف مختلف بیایند! دیگر بالاتر از این چیست؟ اصناف مختلف می‌گویند که باید این کار را انجام داد و الآن وظیفه این است، مگر با چشم خود ندیده‌ایم؟! مگر مسائلی که در قضایای گذشته اتفاق افتاد، آن باطن‌های افراد را که برای مردم مخفی بود رو نکرد؟! و مگر مسائلی را که خیلی از افراد متوجه شدند، آیا آن مسائل قبلاً قابل باور بود و کسی می‌توانست باور کند؟! این قضایا چه شد و چه قضایایی اتفاق افتاد؟ اما آنهایی که یقین داشتند، از اول می‌گفتند که مطلب این است. بقیه دائماً می‌گفتند نه آقا! فلان شخص با فلان موقعیت و فلان شخص که دارای یک هم‌چنین عنوانی است و این همه افراد، مگر می‌شود همه اینها اشتباه کنند؟! مگر می‌شود همه اینها خطا کنند؟! همه اینها بر این قضیه اتفاق دارند و...! اما آن افرادی که خدا چشم آنها را باز کرده بود، آنها می‌دیدند که از اجتماع صدتا صفر، عدد يك تشکیل نمی‌شود! شما دوتا صفر را در کنار هم بگذار یا اینکه هزارتا صفر را در کنار هم بگذار، باز مساوی است با صفر. هزارتا صفر با دوتا صفر همه مساوی با صفر است. اینها نمی‌تواند برای انسان راه را نشان بدهد.

خدا چه‌کار می‌کند؟ يك جریان را نشان می‌دهد، يك پرده را نشان می‌دهد، يك قضیه را نشان می‌دهد، قضیه‌ای که نمی‌شود انکارش کرد، پرده‌ای که نمی‌شود آن را دیگر انکار کرد، مسائلی که نمی‌شود انکار کرد، دیده‌اید؟ این آقا و این افراد و این اصنافی که تا دیروز مسائل را آن‌طور مطرح می‌کردند پس چرا به این کیفیت درآمده است؟! مطالبی که تا به حال این‌طوری شنیده می‌شد پس چرا آن‌طور شد؟! اینجا است که ما پی می‌بریم بر اینکه وقتی که بزرگان گاهی از اوقات اشاراتی نسبت به بواطن افرادی داشتند که شنیدن آنها حتی برای خود ما هم بسیار مشکل بود، از چه مسائل پشت پرده‌ای خبر داشتند و از چه جریاناتی مطلع بودند؟!

روزی راجع به شخصی صحبتی پیش آمده بود و من به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفتم که بنده راجع به فلان شخص يك هم‌چنین چیزی شنیدم و وقتی که ایشان آن حال استنکار و عدم پذیرش من را احساس کردند که چطور ممکن است، [ایشان مطلبی را فرمودند.] این جریان برای وقتی بود که ایشان هنوز در طهران بودند و به مشهد مهاجرت نکرده بودند و هنوز انقلاب هم نشده بود، در یک روز صبح که به دیدن عمویشان که در مسجد ... نماز می‌خواندند رفته بودیم - خدا رحمتشان کند - در موقع برگشت داشتیم با ایشان در یکی از همین خیابان‌ها - خیابان دروازه شیراز، خیابان فخرآباد - قدم می‌زدیم و من قضیه‌ای را برای ایشان تعریف کردم و بعد از این صحبتی که من با ایشان کردم، ایشان داستانی را برای من نقل کردند و با توجه به جریانات و مسائل و آنچه با آنها در ارتباط بودیم و مطالبی را که می‌شنیدیم و صحبت‌هایی که از این طرف و آن طرف به گوشمان می‌رسید و کارهایی که افراد انجام می‌دادند و اینکه الآن این شخص دارد این کار را انجام می‌دهد و خودش را به این زحمت می‌اندازد، احساس من این بود که آیا می‌شود مسئله جور دیگری باشد؟ برای بنده خیلی مشکل بود که بخواهم نسبت به بعضی از افراد يك نظر صریحی را بشنوم و تحمل کنم! ایشان قضیه‌ای را از خودشان نقل کردند که در فلان‌جا و فلان موقع يك هم‌چنین مسئله‌ای برای ما اتفاق افتاد و بعد هم دیگر حرفی

۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۸۵.

نزدند و مدتی از این جریان گذشت. من وقتی که این مسئله را شنیدم در فکر فرو رفتم که با توجه به اینکه صدق مطلب ایشان و عدم اشتباه و خطای ایشان برای من کاملاً متیقن بود، [این قضیه چطور می‌شود؟!] چون ممکن است شخصی، شخص صادقی باشد ولی در يك قضیه اشتباه کند لازم نیست که تمام اشتباهات ناشی از عناد باشد، انسان ممکن است در نقل يك قضیه اشتباه کند.

يك وقت در يك مجلس عصر جمعه در مشهد نشسته بودم و مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - هم صحبت می‌کردند، یکی از دوستان که آن موقع از پزشکان مشهد بود و الآن یکی از فوق تخصص‌ها است و ظاهراً خیلی از رفقا هم او را می‌شناسند، کنار من بود و داشت مطالب مرحوم آقا را می‌نوشت و من گاهی به آن نوشته‌ها نگاه می‌کردم و می‌دیدم گاه‌گاهی مطالبی را که می‌نویسند اشتباه می‌نویسند. من که گوش می‌دادم و از قضیه هم اطلاع داشتم متوجه می‌شدم. بعد از اتمام صحبت های مرحوم آقا به او گفتم که این نوشته را بده من تصحیح کنم و بعد از نماز عشا به تو می‌دهم و چندتا اسم را خط زدم، او گفت که من این‌طور شنیدم! گفتم که نه آقا جان! قضیه این است.

این فرد يك آدم تحصیل کرده و بسیار صادق هم بود ولیکن آیا از روی تعمد این کار را انجام می‌داد یا خطا می‌کرد؟ آدم خیلی خوبی هم بود ولی گوشش اشتباه می‌شنید، توجه انسان نمی‌شود که به دو جا کاملاً متمرکز باشد. یا باید گوش و حواس و چشمش متوجه گوینده باشد یا اینکه باید فقط مشغول نوشتن باشد و دیگر چشمش را نیندازد و نگاه کند. و این حالتی است که گاهی برای انسان پیش می‌آید.

### لزوم تحقیق کردن و عدم اکتفا به شنیده‌ها

ممکن است که خیلی از افراد، افراد صادقی باشند ولیکن در نقل مطالب اشتباه کنند ولی من می‌دانستم که این قضیه مرحوم آقا - رضوان الله تعالى علیه - قضیه‌ای نیست که بخواهد اشتباه باشد. برای من هم صداقت مرحوم آقا یقینی بود و هم عدم خطا و اشتباه ایشان برای من یقینی بود. شما این را بدانید که همین يك حکایت زندگی مرا از این رو به آن رو کرد، تمام شد. این جریان يك سال قبل از انقلاب بود و سنم در آن موقع حدود ۲۳ سال بود و ما افکار خاص به خودمان را داشتیم البته نه اینکه حالا همه مسائل و مطالب را تأیید کنیم ولیکن بالأخره افکار خاص خودمان را داشتیم. ببینید چقدر این مسائل عجیب است که همین يك مسئله و حکایت زندگی و سرنوشت و تفکرات يك فرد را تغییر می‌دهد و بعد که با مسائل و حوادث مواجه می‌شود، می‌بیند که مطلب درست بوده و مسئله همین‌طور بوده است. البته نه اینکه من فقط به همان يك قضیه اکتفا کنم و دیگر چشم و گوش و عقل خودم را نسبت به همه مطالب ببندم، نه‌خیر! توفیقی که خداوند به بنده داده این است که بنده تا این لحظه هیچ‌گاه از تحقیق نسبت به مطالب و اخباری که می‌شنوم و شنیده‌ام دست برنداشته‌ام و خودم تحقیق و پیگیری می‌کنم و این راه و مکتبی است که مرحوم پدرم به من نشان دادند. به‌صرف اینکه فلان شخص چیزی به من بگوید و یا مطلبی از رادیو و تلویزیون و روزنامه بشنوم [بخواهم به آن ترتیب اثر بدهم] نه، این‌طور نیست، فقط می‌شنوم و بعد می‌روم خودم تحقیق می‌کنم و تمام جوانب را می‌بینم و عجیب اینجا است که می‌بینیم ائمه علیهم‌السلام هم به ما همین دستور را دادند!

### دیدگاه متفاوت افراد نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بعد از جنگ جمل که دیگر مشخص بود که جنگ به چه نحو تمام شده بود، يك نفر ظاهراً به‌نام حارث بن حوط خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد:

یا علی أترانی أظنُّ أنَّ أصحابَ الجملِ علی ضلالةٍ؟

«آیا تو خیال می‌کنی که من نسبت به اصحاب جمل قائل به ضلالت هستم و اینکه آنها گمراه بودند؟!»

یعنی وقتی که جنگ تمام شده بود و اصحاب جمل هم شکست خورده بودند و قضایا برای همه روشن شده بود، باز عده‌ای بودند که اینها بر مرام خودشان باقی بودند! آمدند گفتند که تو خیال می‌کنی اصحاب جمل در گمراهی بودند؟! نه‌خیر، کار تو اشتباه بوده است! حالا فو‌قش هم اگر کار تو اشتباه نبوده است، آنها يك جريان بودند و تو هم يك جريان بودی، هر دو [گروه مثل هم هستید!] خدا از سر تفصیرات مهم‌تان بگذرد!

البته این حرفی است که من می‌گویم، کلامشان این‌طور بود که آنها آدم‌های خوبی بودند ولی اشتباه کردند و تو هم بالأخره می‌بایستی که بیایی و جلوی اینها بایستی و تو کار خودت را کردی اما حالا خیال نکن من با این جنگی که انجام شده، آنها را افراد گمراه می‌دانم، نه این‌طور نبوده است!

### لزوم به‌کارگیری عقل و فهم در مواجهه با قضایا

حضرت به او این جمله را فرمودند: «إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ؛ تو به پایین پاید نگاه

کردی و تو به بالا نگاه نکردی!»<sup>۱</sup>

یعنی چه؟! یعنی تو به این عقلت نگاه نکردی، به این فهمت نگاه نکردی، به این مبانی که از بالا آمده نگاه نکردی، تو نگاه به پایین کردی، به این چشم‌ت نگاه نکردی، به حوادثی که این حوادث چشم پرکن است نگاه کردی و دیدی که این زن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است! مگر می‌شود که زن پیغمبر اشتباه کند؟! سال‌ها پیش پیغمبر بوده است پس بهتر از ما مطلب را از پیغمبر فهمیده، بهتر از سایر افراد متوجه شده است! «إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ؛ تو به پایین نگاه کردی، «نَظَرْتَ تَحْتَكَ» این است که

ما می‌گوییم که طرف فقط جلوی بینی‌اش را می‌بیند. این همین اصطلاحی است که ما هم این اصطلاح را داریم. تو آمدی نگاه کردی و دیدی که در این جريان زن پیغمبر آمده پس مطلب تمام است! و همچنین تو در این جريان دیدی که طلحه و زبیر آمدند؛ این دو نفر از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که در جنگ احد فرار نکردند، آمدند [و در جنگ جمل شرکت کردند]. در جنگ احد آن خلفای ثلاثه فرار کردند<sup>۲</sup> که در جنگ سالم بمانند و يك سوزن به آنها خورد و تمام آنها صحیح و سالم برای اسلام باقی بمانند! برای این فرار کردند نه‌اینکه خدای ناکرده قصدشان این بوده است که از صحنه جنگ فرار کنند! نه، منظورشان این بوده است که فرار کنند و بگذارند وقتی که جنگ تمام شد و پیغمبر را هم کشتند و دیگر تمام شد، آن وقت بیایند و بعد بگویند که ما خلیفه پیغمبر هستیم و اسلام را ادامه بدهند!

### لزوم نگرانی نسبت به آینده و عدم غره شدن به موقعیت فعلی

در آن وقتی که آنها فرار کرده بودند، دور پیغمبر هشت نفر باقی ماندند و دو نفر از آنها طلحه و زبیر بودند! آنها افراد عادی نبودند. شما يك طلحه و زبیری می‌شنوید که اینها آمدند و در قبال امیرالمومنین علیه‌السلام ایستادند و چه کردند! طلحه و زبیر جزو هشت نفری بودند که در جنگ احد تا پای آخر ایستادند و پیغمبر هم چقدر آنها را دعا کرد که خدا به شما صبر بدهد و اجر بدهد و شما در

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۲۱.

۲. برای اطلاع بیشتر پیرامون فرار ابوبکر از جنگ احد رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۷۵ و پیرامون فرار عمر رجوع شود به شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید) ج ۱۵، ص ۲۳ و پیرامون فرار عثمان رجوع شود به الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۷۴.

بهشت می‌رفتید اگر چه بود و...<sup>۱</sup> تمام این مسائل مربوط به آنها بود و اینجا است که انسان باید بر آینده خودش نگران باشد! مسئله، مسئله خیلی مشکلی است!

این حرفی که من می‌گویم خطاب به خیلی از افراد است که مبدا نسبت به آن موقعیت فعلی غرّه بشویم و مبدا مطالب گذشته را به موقعیت فعلی خودمان سرایت بدهیم! در هر لحظه‌ای شیطان برای ما نقشه خاص همان لحظه را کشیده و همان لحظه به سراغ ما خواهد آمد.

### عدم بیعت با امیرالمؤمنین، اشتباه طلحه و زبیر بعد از ارتحال پیامبر علیهم‌السلام

بله این دو نفر در جنگ احد بودند و در همه جنگ‌ها بودند و چقدر هم فداکاری کردند و ۲۵ سال کنارگیری کردند و [خلافت خلفای ثلاثه را] قبول نکردند! ولی جناب طلحه و جناب زبیر آیا در این مدت ۲۵ سال آمدید پیش علی علیه‌السلام که شاگردی علی را بکنید یا کنار رفتید؟! این مسئله است! آیا با رفتن و ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدید همان سیره و مکتب را ادامه بدهید یا گفتید علی هم مثل خودمان است و همان‌طور که او کنار است، ما هم کنار هستیم؟! به خانه همدیگر می‌رویم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه آنها می‌رفتند و آنها هم به منزل ایشان می‌آمدند و سفره می‌انداختند و با همدیگر گردش می‌رفتند و...، اما چرا پیش علی نیامدید؟! جناب طلحه و زبیر شما با همان یقینیاتی که از زمان پیغمبر سراغ داشتید و با همان‌چه را که دیدید و شنیدید چرا نیامدید آن مسیر پیغمبر را ادامه بدهید؟! چرا این عقلتان را به‌کار نینداختید؟! قضیه این است. ۲۵ سال شما همین‌طور متوقف شدید و ۲۵ سال در همان مرتبه‌ای که بودید ایستادید!

اگر می‌آمدید و سر به دامن علی می‌سپردید و دست بیعت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دادید، آن حضرت عقل شما را متکامل می‌کرد و شما را رشد می‌داد و ترقی می‌کردید و به آن مرتبه‌ای می‌رسیدید که وقتی خلافت به امیرالمؤمنین رسید، اصلاً از مدینه فرار می‌کردید تا اینکه یک روزی علی سراغ شما نیاید که بگوید: تو به آنجا برو و تو هم به آنجا برو. چرا این بلا و مصیبت بر سر شما آمد؟! چرا دو روز از حکومت امیرالمؤمنین نگذشته بود که نصف‌شب آمدید درب خانه امیرالمؤمنین را زدید و می‌خواستید مسائلی را مطرح کنید که همان‌جا امیرالمؤمنین حساب شما را رسید و چراغ بیت‌المال را خاموش کرد و چراغ خودش را آورد و فرمود:

قضیه، قضیه شخصی است و این چراغ برای بیت‌المال است. شما کار شخصی دارید و من هم آمدم قضیه شخصی شما را می‌خواهم حل کنم!<sup>۲</sup>

دیدند عجب کاری کرد!

### رشد نفس و نفسانیات به‌خاطر عدم استفاده از عقل

این جنبه‌ای بود که در اینجا پیدا شد و براساس این جنبه هم حرکت کردند! براساس این جنبه، نفس آنها شروع کرد مثل کارخانه و مثل چاپخانه مرتباً چاپ کردن! تا حالا علی علیه‌السلام مظلوم بود ولی از حالا به بعد علی ظالم شد! چه کسی علی را ظالم کرد؟ شما، شما علی را ظالم کردید، شما علی را قاتل کردید، شما علی را غاصب کردید و شما علی را متعدی کردید! چرا این‌طور شد؟ چون ۲۵ سال کنار نشستید. ببینید این خطر، خطر است که انسان اگر عقل خودش را متکامل نکند و عقل خودش را به‌کار نیندازد، نفس او که همین‌طور نمی‌ماند، شروع می‌کند با جریانات و حوادث جلو آمدن و

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدی)، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

۲. احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۳۹؛ المناقب المرتضویة، الکشفی الحنفی، ص ۳۶۵.

مطالب مخفی در نفس او شروع می‌کند به رشد کردن و مرتباً در این قلب جا باز کردن و منتظر این است که يك فرصت به‌دست بیاید. فرصت کشتن عثمان است، تمام شد! حالا که حکومت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید آن جوانه‌ها و تخم‌هایی که در این قلبش کاشته بود، يك‌مرتبه شروع کرده به جوانه زدن و سر باز کردن! مثل آن جوجه در تخمی که دیگر کم‌کم وقت نوك زدن و سر باز کردن پوسته تخم مرغش است. ده روز و بیست روز و سی روز که در آن تخم مرغ می‌ماند در همان وقت به مجرد اینکه مادر يك نوك می‌زند و آن پوسته را می‌شکافد، جوجه سرش را بیرون می‌کند. جوجه آماده بوده است برای اینکه حیات جدید و فصل جدید را شروع کند!

آنچه را اینها در این مدت ۲۵ سال در دلشان نگه داشته بودند، چون تحت تربیت و اطاعت نبودند، همین‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حکومت رسید و آنها با آن برخورد حضرت مواجه شدند، يك‌دفعه سر از تخم درآوردند و چشم خودشان را به دنیای جدیدی باز کردند که عجب این علی آدمی نیست که بشود با او کنار آمد! توجه کنید وقتی که انسان نمی‌تواند با حق کنار بیاید مجبور است که از باطل کمک بگیرد چون دیگر انسان نمی‌تواند از حق برای کوبیدن حق کمک بگیرد! حق، حق است و سر جای خودش هم هست. آیا شما می‌توانید با صداقت علیه صداقت بجنگید؟!

فرض کنید که این آب است و این آب در دست من است، شما می‌خواهید بیایید و بگویید که اینک شما می‌گویید، آب نیست و سرکه شیر است یا فرض کنید که شربت آب لیمو است یا هرچه هست. آیا شما می‌توانید برای اثبات اینکه این آب نیست، از راهی بروید که شما را به همین آب بودن برساند؟! نمی‌توانید و اگر بخواهید بگویید که این را به آزمایشگاه ببریم، این را به آزمایشگاه می‌بریم و آزمایشگاه می‌گوید این آب است و از اکسیژن و هیدروژن تشکیل شده است. اگر بخواهید بگویید که به افراد عادی نشان بدهیم، اینها راه‌هایی است که صداقت این راه‌ها را برای انسان آماده و مهیا می‌کند یعنی به عبارت دیگر، صداقت است که انسان را به این راه‌ها می‌کشاند، صداقت است که انسان را به آزمایشگاه می‌کشاند و صداقت است که انسان را به ارائه این آب به افراد می‌رساند. آقا تو این را بگیر بچش و بگو که چیست؟ اگر بچشد می‌گوید که آب است و آبرویش می‌رود و تمام می‌شود. آقا این را بگیر نگاه کن و بگو چیست؟! نگاه می‌کند و می‌گوید این آب است و دیگر مشکلی نداریم. آزمایشگاه ببریم، به افراد عرضه بداریم، در وضعیتی قرار بدهیم و آن را آمیخته به چیز دیگری کنیم که تمام اینها نشان بدهد که این چه مایعی است، این را می‌گویند صداقت.

بنابر این اگر شما بخواهید با این کلام صدق من به جنگ برخیزید، نمی‌توانید سر از آزمایشگاه در بیاورید و نمی‌توانید این را به مردم عادی ارائه بدهید پس باید چه‌کار کنید؟! باید در آزمایشگاه را ببندید که وقتی من می‌خواهم به آزمایشگاه بروم بگویند که در آزمایشگاه قفل است و فایده‌ای ندارد و برویم جای دیگر! در این آزمایشگاه را که می‌توان با يك کلید باز کرد! می‌گوید که برو جای دیگر! اگر نمی‌روی می‌زنم بر سرت که زمین بخوری؟! چرا در آزمایشگاه را باز نمی‌کنی؟! چرا به مردم عادی نشان نمی‌دهی که بگویند این آب است؟! چرا؟! چون مچت باز می‌شود. پس مجبوریم که از باطل کمک بگیریم و از دروغ کمک بگیریم و باید بگوییم که تو چشت نمی‌بینی! باید بگوییم که تو خیالاتی شدی! باید برویم چند نفر را ببینیم و به آنها پول بدهیم و بگوییم که وقتی که این را به شما دادند و چشیدید، بگویید که شربت آلبیمو است و نگویند که آب است! این می‌شود.

### کمک از باطل برای کوبیدن حق و صداقت

پس برای اینکه با صداقت بجنگیم و برای اینکه در مقابل حقانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بایستیم باید از باطل کمک بگیریم! باطل چیست؟ اینکه علی عثمان را کشته است! این باطل است. باطل چیست؟ علی، حسن و حسین علیه‌السلام را فرستادند و جلوی این را که آب به

خانه عثمان برسد، گرفتند! دروغ! دروغ! دروغ! علی از قبل نقشه قتل عثمان را داشته است! بعد هم چند نفر از آنها می آیند و شهادت می دهند! چه کسی [شهادت می دهد؟!]<sup>۱</sup> زوجه رسول الله! عجب! آخر بی حیا آیا تو در زمان خلیفه سوم وقتی که خلیفه سوم شهریه تو را قطع کرد، در مدینه راه نمی رفتی و به خلیفه سوم فحش می دادی و می گفتی که اَقْتُلُوا نَعْلًا فَقَدْ كَفَرًا! آیا تو این حرف را نمی گفتی؟! آیا مردم این حرف را از دهان تو نشنیدند؟! حالا چه

شده است که کاسه داغ تر از آش شدی و آمدی به عنوان ولی دم، قیام می کنی و در این قیام خودت، آن علت اصلی را امیرالمؤمنین علیه السلام می شماری درحالتی که تو از همه افراد بهتر می دانی و مطلع تر هستی بر اینکه علی علیه السلام نسبت به این قضیه بی گناه است؟! مگر

امیرالمؤمنین علیه السلام به افراد نفرمودند که عثمان را نکشید؟! مگر نفرمود؟! مگر حسن و حسین علیهما السلام خود را نفرستاد کنار در منزل او تا اینکه نروند این کار را انجام بدهند؟! مگر نفرمود که خلیفه را نکشید که خلیفه کشی باب می شود؟! مگر نفرمود که شما نمی دانید که الآن معاویه ای در شام منتظر یک هم چنین بهانه ای است؟! آیا این حرف ها را از امیرالمؤمنین شنیدید یا نشنیدید؟! آیا همه اینها دروغ بود؟! آیا همه اینها خلاف بود؟! پس می بینید که اینها می آیند و شروع می کنند به این مسئله! یعنی دروغ در آوردن در قبال صدقی که آن صدق، صدق مطلق و حق مطلق و امیرالمؤمنین امام مطلق نسبت به همه عالم وجود است با این کیفیت! مگر اینها همین طلحه و زبیر نبودند؟! بنابراین اینکه الآن شما به نزد امیرالمؤمنین نیامدید، این باعث می شود که نفس شما در این مسئله بماند.

بعد امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن شخصی که این حرف را زد می فرماید: «إِنَّكَ نَظَرْتَ

تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ»؛ تو نگاه به بالا نکردی! تو فقط نگاه به عایشه و طلحه و زبیر و این افرادی کردی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بودند و تو نسبت به آنها این مسائل را انجام دادی و نگاه به آن بالاتر نکردی. تو به آن معیارهایی را که پیغمبر قرار داده بود، عقلی که پیغمبر برای شما ترسیم کرده بود و مسائلی را که پیغمبر گفته بود، نگاه نکردی و عقل خودت را به کار نگرفتی!

### شناخت اهل حق و باطل با شناخت خود حق و باطل

جمله ای را که حضرت به این فرد می فرماید این است که: «إِذَا تَعَرَّفَ الْحَقُّ تَعَرَّفَ مَنْ أَتَاهُ؛ وقتی

که شما حق را شناختی تمام کسانی را که به سمت حق می آیند خواهی شناخت.» چه آن افراد، افراد عادی باشند و چه آن افراد، افراد اهل علم و متدین و عالم دینی باشند، آنهایی را که به سمت حق می آیند

۱. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۵۴، با قدری اختلاف.

۳. همان، ص ۱۵۴، با قدری اختلاف.

۴. همان، شرح خطبه ۳۰.

۵. همان، ۱۳۹.

می‌شناسی. «إِذَا تَعَرَّفَ الْبَاطِلُ تَعَرَّفَ مَنْ أَتَاهُ»<sup>۱</sup> و وقتی که باطل را شناختی افرادی را که به‌سمت باطل می‌آیند خواهی شناخت.» چه آن افراد، افراد عادی باشند که به‌سمت باطل بروند و چه آن افراد، اهل علم باشند و به‌سمت باطل بروند، همه را خواهی شناخت. مگر این‌طور نبود و مگر این‌طور نیست؟ آیا هر کسی که در هر زئی و موقعیتی هست کارش تمام است؟ درحالتی که مسئله این‌طور نبوده است.

### به‌کارگیری عقل و فهم، هدف بزرگان از طرح مسائل و مطالب

بنابر این هدف بزرگان از این مسائل و مطالبی را که برای افراد در صحبت‌ها و جلسات و کیفیت ارتباطشان با آنها بیان می‌کردند، این نقطه و محور بود که وقتی که عقل و فهم بالا برود آنجا است که سیر انسان در راه صحیح قرار گرفته است و اما اگر عقل بالا نرود، انسان نگاه به این‌طرف و آن‌طرف می‌کند دیگر، نگاه به این دهان و آن دهان می‌کند که فلان شخص این‌طوری گفته است، فلان شخص این خواب را دیده است پس باید این کار را انجام داد، فلان شخص این مکاشفه را دیده است پس باید این عمل را انجام داد!

### تقویت قوه متخیله نتیجه فاصله گرفتن از مکتب مرحوم علامه طهرانی

مگر ندیدیم و مشاهده نکردیم و متوجه نشدیم که آن افرادی که از مکتب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - فاصله گرفتند به چه روزی افتادند و مراشان را چه مرامی قرار دادند و به چه کیفیتی عمل کردند؟! تمام اینها برای چه بود؟ برای همین بود که آنچه را آن بزرگان گفتند ما کنار گذاشتیم و ندیده گرفتیم. مسائل و جریانات آمد و احساسات و تخیلات و توهماتمان را به جای عقلانیاتمان تقویت کرد! جریاناتی که پیش آمد، آن جریانات دل و دین ما را به سمت خود کشید، حوادثی که به‌وجود آمد، آن حوادث قوه متخیله و واهمه ما را تقویت کرد و در نتیجه دیدیم که در تصمیم‌گیری‌های ما نسبت به مسائل، چه تغییرات فاحشی بر خلاف مکتب بزرگان اتفاق افتاد! همه اینها برای این بود که ترتیب اثر داده نشد. يك روز، دو روز، سه روز، چهار روز، پنج روز، يك سال، دو سال، سه سال، سیزده سال، چهارده سال گذشت و همین‌طور مثل طلحه و زبیر متوقف شدیم.

وقتی که يك رجل الهی از دنیا رفته، مکتبش که از بین نرفته است! راهش که از بین نرفته است! مطالبی را که می‌گفت که از بین نرفته است! آن زمانی که در مجالسشان می‌نشستند و غیبت می‌کردند و تهمت می‌زدند و اعتراض می‌شد که آیا غیبت و تهمت جزو مرام علامه طهرانی بود؟! می‌گفتند که برای رسیدن به هدف ایراد ندارد که انسان اینها را انجام بدهد! آن مجالس و آن حرف‌ها، آنها را به امروز رساند! همان مرام و همان خلاف و همان کارهای حرام که در همان موقع بود، این می‌آید و زاویه پیدا می‌کند و کم‌کم مرتب جلو می‌رود و يك مرتبه بعد از سیزده سال می‌بینید که این می‌شود مشرق و این هم می‌شود مغرب! زاویه از يك زاویه حاده به يك زاویه منفرجه و بعد هم به يك زاویه متقابل تغییر پیدا می‌کند. این نقطه در مشرق و نقطه دیگری ۱۸۰ درجه این‌طرف! این برای چیست؟ این برای این است که نفس نسبت به همان توهمات و تخیلات و دور بودن از مبانی، شکل می‌گیرد و شکل که گرفت دیگر نمی‌توان با آن کاری کرد. غیبت برای رسیدن به مقصد می‌شود حلال! عجب! کدام مقصد؟ خدا! مگر در راه خدا هم غیبت داریم؟! مگر ما در اسلام غیبت داریم؟! آن وقت يك یهودی و نصرانی که الان می‌خواهد مسلمان بشود چه می‌گوید؟!

برای رسیدن به مقصد، غیبت اشکال ندارد! بسیار خوب، این یکی. برای رسیدن به مقصد، دروغ اشکال ندارد! این دو. مقصد چیست؟ اسلام! اسلامی که يك جزئش را دروغ تشکیل بدهد، يك جزئش را

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۲۱.

غیبت تشکیل بدهد، يك جزئش را تهمت تشکیل بدهد، يك جزئش را قتل نفوس تشکیل بدهد و بقیه اجزایش را هم چیزهای دیگر تشکیل بدهند که بهتر است دیگر نگوییم، آن وقت این چه می‌شود؟! این شکل می‌گیرد. می‌گویند که اشکال ندارد، اشکال ندارد که سهل است، اصلاً مستحب و بعد هم واجب است نه اینکه اشکال ندارد!

### لزوم عمل به مبانی حق در تکتک قدم‌ها

لذا در مکتب پدر ما و اولیاء خدا چه بوده است؟ اینکه در قدم اولی که می‌خواهی برداری نباید در آن غیبت باشد، نباید در آن تهمت باشد، نباید در آن دورویی باشد و نباید در آن کذب باشد. در قدم دوم نباید باشد، سوّم نباید باشد، چهارم نباید باشد تا بررسی به آن نقطه اعلیٰ. هر قدمی در این قدم‌های طولانی، چند قدم است؟ شما بگویید يك میلیون، من می‌گویم ده میلیون، در این ده میلیون قدم [نبايد كذب و... باشد]. مکتب عرفان این است، مکتب شریعت این است، مکتب تشیع این است، مکتب اسلام این است، مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین است و مکتب امام زمان ارواحنا فداه همین است. در مکتب امام زمان این است که اگر باید ده میلیون قدم برداری برای اینکه به ولایت او بررسی حتی یک قدمش هم نباید خلاف باشد! امام زمان دارد می‌فرماید که در این ده میلیون قدم اگر حتی یکدانه‌اش هم خلاف باشد، یعنی نه میلیون و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تایش هم حق و درست و صدق باشد ولی یکدانه‌اش این وسط دروغ و غیبت باشد، مثلاً قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم آن دروغ و غیبت باشد تمام شد، آن راه دیگر راه من نیست! از آن قدم به بعد دیگر سراغ من نمی‌آیی احمق! نفهم! از آن قدم اول تا آن موقع که آمدی درست ولی در قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم که آن يك قدم در آن غیبت و دروغ بود، مصلحت اقتضا می‌کند که من الآن در این فرصت و موقعیتی که هست این غیبت بکنم - خوب توجه کنید ببینید دارم چه می‌گویم؟ نکات اصلی سیر و سلوک را امروز برایتان گفتم و حجت را تمام کردم - در این قدم الآن شرایط اقتضا می‌کند که غیبتی بکنم، حالا عیب ندارد ما که تا حالا این همه صادق بودیم، این دو میلیون و چقدر صادق بودیم حالا اینجا يك چیزی بگوییم به جایی بر نمی‌خورد! حالا فو‌قش توبه می‌کنیم! یا نعوذ بالله به شخصی تهمت زدم، کاری را که فردی نکرده بود برای رسیدن به امام زمانم گفتم که کرده است! یا برای رسیدن به آن هدفم يك سیلی به گوش يك یتیم زدم! يك حقّی را ناحق کردم و يك خلافي را انجام دادم، از آن موقع ارتباطم با امام زمان علیه‌السلام قطع شد و تمام شد، مگر اینکه برگردم و اگر به گوشش رسیده باشد بروم و به آن شخص بگویم که غلط کردم که به تو تهمت زدم، این کار من غلط بوده، حرام بوده و من مرتکب شدم.

### هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند

ما در اسلام اینکه مقصد و هدف وسیله را توجیه می‌کند نداریم، در عرفان نداریم، در راه اولیاء خدا نداریم و در مسیر امام زمان علیه‌السلام اینکه هدف وسیله و مقدمه را توجیه می‌کند نداریم ولی در راه شیطان این را داریم! چرا؟ چون تمام مسیر شیطان بر کذب است، بر تهمت است، بر غیبت است، بر عمل حرام است، بر سفک دماء است و بر امور حرام است! این راه، راه شیطان است. ولی خدا چه می‌گوید؟ ولی خدا می‌گوید که هر قدمی که در سیر و سلوک می‌خواهی برداری باید آن قدمت صدق و راست باشد، با پدرت هستی راست باش، با مادرت راست باش، با شریک و همسایه‌ات راست باش، با دشمنت هستی راست باش. چه اشکال دارد که دشمن انسان از انسان راست بشنود؟! چه اشکال دارد؟!!

## لزوم صدق در ارتباط با دیگران

شخصی بود که چندی پیش نسبت به ما نظر خلافی داشت و نسبت به ما تصویری داشت. بعد در مجلسی صحبت از بعضی از کارهای خلافی شد که او انجام داده بود، من گفتم که نه، ایشان این کار خلاف را انجام نداده است، چرا دروغ می‌گویید؟ این کارش کار صحیح و درستی بوده است و علتش هم خود بنده بودم. آن کار دیگر که خلاف بوده به‌جای خود ولی این کار، کار درستی بوده است و من گفته بودم که باید این کار را انجام بدهد و لذا ایشان این مسئله را انجام داده است. این قضیه دو روز بعد به گوش او رسید. شب به منزل ما آمد و گفت که من نسبت به شما این کار را کردم، غلط کردم و اشتباه کردم! و گفت که می‌دانی چه باعث شد که من برگردم؟ این دفاعی که شما در آن مجلس از من کردی!

این فرد شخصی است که موقعیت و وضعیتش مشخص است، حالا اگر من در آنجا می‌نشستم و دروغی را که نسبت به او گفته می‌شد می‌شنیدم و صدایم هم در نمی‌آمد، نه تأیید می‌کردم و نه از او دفاع می‌کردم، [این‌طور نمی‌شد!] اصلاً چرا انسان باید دروغ بگوید و چرا باید دروغ بشنود؟ این خلاف است. همین گفتن من که این شخص این کار را نکرده است، باعث شد که این شخص برگردد و توبه کند و از هر مطلبی نسبت به ما صرف‌نظر کند و بفهمد که در این مسئله اشتباه کرده است. حالا این [دفاع ما از او] بهتر بود یا آن [سکوت؟!]. کدام بهتر بود؟!

اولیاء خدا می‌گویند باید با همه صادق و صاف باشی، صاف باشی و صدق داشته باشی و آن هدف و نتیجه‌ای که بخواهد با عمل حرام، نفاق، دروغ و ظاهرسازی به‌دست بیاید، آن نتیجه دیگر خدا نیست! آنکه دیگر خدا نیست، آن چیز دیگری است و آن مسئله، مسئله تخیل و توهم است. بنابراین انسان باید نسبت به آنچه از بزرگان شنیده، پایبند باشد و نسبت به آنچه از دیگران می‌شنود باید دقت داشته باشد.

حالا تا آنجایی که می‌رسیم و مجال هست، نسبت به بعضی از سؤالات پاسخ مختصری بدهیم. بنده فراموش کردم سؤالاتی که مربوط به جلسه گذشته بود با خود بیاورم، البته چون تغییر و تحولاتی هم پیدا شده بود باید آنها را پیدا کنم اما حالا پاسخ به این سؤالاتی را که در اینجا هست خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

## احکام

### حکم تجویز پزشکی متخصص برای روزه نگرفتن

جواب: اگر پزشکی که به او مراجعه شده، پزشک متخصصی باشد و برای انسان نسبت به کلام او اطمینان حاصل بشود، این به همین مقدار کفایت می‌کند و نیازی به مراجعه به پزشک دیگر نیست. البته این را در نظر داشته باشید که ممکن است بعضی از پزشکان بگویند که شاید برای شما روزه گرفتن ایراد نداشته باشد یا با خوردن بعضی از داروهای ضد اسید و ضد گاستریت ممکن است انسان بتواند روزه بگیرد، در این صورت اگر انسان خودش احساس کرد که این دارو می‌تواند مؤثر باشد و هیچ مشکلی برای او پیش نمی‌آید، اشکال ندارد که روزه بگیرد و الاً اگر تشخیص داد که حتی با خوردن دارو هم این مسئله ناراحتی معده برطرف نشده است، گرچه پزشک هم بگوید که روزه برای شما ضرر ندارد خود انسان که حال خودش را تشخیص می‌دهد، این برای او حجیت دارد و باید انسان به تشخیص خودش عمل کند و روزه نگیرد.

جواب: مطلب همانطوری است که عرض کردم، یعنی اگر پزشك تشخیص می‌دهد که حتی با خوردن دارو هم ضرر دارد و پزشك هم پزشك متخصصی است این برای انسان کفایت می‌کند، مگر اینکه انسان با پزشك دیگری هم مشورت کند و نظر او این باشد که با خوردن دارو روزه گرفتن ایراد ندارد، آن وقت در آنجا انسان باید نسبت به خودش امتحان کند و همین‌که احساس کرد که آثار و علائم بیماری دارد ظاهر می‌شود، روزه گرفتن حرام است. خیال نکنید روزه گرفتن اشکال ندارد نه، بلکه حرام است! یعنی اگر روزه بگیرید، روزه شما باطل است.

### متفرقات

### قبول کردن کفالت فرزندان

جواب: این بستگی به میل خودتان دارد.

### (سلوکی)

### ملکوت هر شخصی همان حالت و وضعیتی است که خود او دارد

جواب: مسئله به موقعیت خود انسان برمی‌گردد و حفظ ملکوت خانه به حفظ ملکوت خود انسان بستگی دارد. ممکن است که انسان در موقعیتی باشد که در آن موقعیت نتواند هر کاری را انجام بدهد و مسلوب الاختیار باشد مثلاً فرض کنید که در چنین مواردی که طبعاً ممکن است حرف او خریداری نداشته باشد یا اینکه موجب مشاجره و همین‌طور مسائل ناراحت کننده بشود، در آنجا وظیفه هر شخصی این است که به همان کارهای خودش بپردازد. آن پرداختن به امور خود او است که ملکوت او را تعیین می‌کند، حالا ملکوت منزل هر چه می‌خواهد باشد و آن دیگر مربوط به خود انسان نیست. آسیه زن فرعون در منزل فرعون به کمال رسید درحالی‌که ملکوت منزل فرعون معلوم بود که چه وضعیت و اوضاعی داشت!

این را در نظر داشته باشیم که ملکوت چیزی نیست که هوایی یا فضایی باشد مثل اینکه بادی از جایی در منزل بیاید و برود و یا قضیه‌ای اتفاق بیفتد. آن حالی را که انسان دارد و در آن حال حرکت و زندگی می‌کند به آن حال، ملکوت می‌گویند. حالا ممکن است شخصی در مسجد باشد، حتی در مسجد النبی باشد ولی ملکوتش ظلمانی باشد. الان این افرادی که در حرم ائمه علیهم‌السلام می‌آیند و دزدی می‌کنند، مگر دیده نشده است؟ مخصوصاً در قسمت خانم‌ها که چقدر توصیه می‌شود که مواظب کیفیتان باشید! مواظب جیب خود باشید! از امام رضا علیه‌السلام چه کسی بالاتر است؟! امام است دیگر، در حرم امام رضا می‌آیند و کیف افراد را می‌دزدند! يك وقت ما در حرم موسی بن جعفر علیهما‌السلام بودیم و یکی داشت جیب ما را در کنار ضریح می‌زد! رو کردم به او و گفتم که صبر کن، بیا بیرون آن وقت باهم کنار می‌آیم، بیا کارت دارم! فرد خجالت کشید و...! خلاصه تأمینش کردیم! گفتم که اینجا حرم است، مواظب باش! و معلوم شد که بنده خدا منفعل شد و برگشت و توبه کرد. خلاصه وقتی در حرم امام علیه‌السلام می‌آیند و این کار را می‌کنند حالا ملکوتش چیست؟!

ملکوت هر شخصی همان حالت و وضعیتی است که خود او دارد، حالا آن وضعیتی که در هر جا می‌خواهد باشد، باشد. حالا اگر خودش از نقطه نظر انجام تکلیف و قیام به تکلیف واقعاً قیام به تکلیف کرده، دارای ملکوت صالحه است و اگر در مسجد و حرم امام علیه‌السلام هم باشد ولیکن اهل خلاف باشد، در همان حرم امام هم این شخص دارای ملکوت جهنمی و شیطانی است!

یکی از رفقا خودش برای بنده نقل کرد که:

من در حرم سیدالشهدا علیه السلام نشسته بودم، یک مرتبه دیدم که فضای حرم خیلی ظلمانی شد! متوجه شدم جنازه‌ای را آوردند و در حرم سیدالشهدا يك دور گرداندند و بردند و متوجه شدم این ظلمت برای همین بود و بعد که رفت يك مرتبه دیدم فضا دوباره عوض شد و به حال عادی برگشت.

می‌گفت: در همان حال که نشسته بودم يك مرتبه جنازه دیگری را آوردند و دیدم نه، این آدم خوب و صالح و اهل ولایی بوده است.

پس ببینید مسئله این‌طور نیست. هر شخصی ملکوت خاص خودش را دارد و ممکن است دو نفر بغل هم نشسته باشند و یکی الان ملکوتش ملکوت جهنم و ظلمانی است و بغلی ملکوتش ملکوت بهشت است. هر دو در کنار هم نشستند و هر دو هم در فضای واحدی هستند.

جواب: نه، اثری روی همدیگر ندارند. البته این مسئله با توجه به کیفیت ارتباط آنها باهم تفاوت می‌کند. اگر شخص به یک نحوه و موقعیتی است که کاملاً در تحت تسخیر آن ملکوت صالحش است او در این اثر نمی‌گذارد ولی اگر نه، بین بین است یعنی نفس او هم تمایل دارد، به آن مقداری که تمایل دارد، به همان مقدار او در این تأثیر می‌گذارد.

### (سلوکی)

## لزوم عدم غفلت از شب‌های ماه مبارک رمضان

جواب: نه‌خیر، هر شخصی بر تکلیف خودش است و تکلیف نسبت به افراد متفاوت است. البته این‌گونه خانم‌ها باید در نظر داشته باشند که طوری وضعیت و امور خودشان را تدبیر کنند که بتوانند حداقل مقداری، نیم ساعت یا يك ساعت یا دو ساعت از شب‌های ماه رمضان را، مخصوصاً آن اوقات قبل از فجر را بیدار باشند و اگر این کار را بکنند بهتر است و بعد استراحت کنند و دوباره در موقع بین‌الطلوعین از خواب بیدار شوند. نباید شب‌های ماه رمضان را از دست بدهیم، ماه رمضان نزدیک است و باید بدانیم که آن توفیقاتی را که خدا در ماه رمضان به انسان می‌دهد، این توفیقات در شب‌ها هست. یعنی روزه در روز انسان را آماده می‌کند برای کسب تجلیات در شب، شب‌های ماه رمضان شب‌های خیلی عجیبی است!

### احکام

## نماز تراویح در ایام عذر

جواب: بله، فرق نمی‌کند، فقط نمازهایی که برای خانم‌ها قضا ندارد نمازهای یومیه است. حتی نماز آیات و غیر از آن مثل نماز تراویح، همه قضا دارد. زن در این مسئله با مرد تفاوتی ندارد فقط در آن ایام عذر نمی‌تواند بخواند، ولی بعد از ایام عذر نماز آیات را که باید قضا کند و لکن در سایر آن نمازها مثل نماز تراویح که خب مستحب است.

جواب: بله در شب‌های بعد اشکال ندارد و همین‌طور هم اگر انسان این قضاها را انجام ندهد و بتواند در بعد از ماه رمضان در همان هفته اول انجام بدهد، آن هم ایرادی ندارد.

## کار در بانک‌ها

جواب: مطلب بنده همان است چون این مسائل همراه با حلال و حرام است لذا بنده نسبت به این مسئله نظر خاصی ندارم و مطلب بنده همان چیزی است که تابه‌حال عرض کردم.

## سلوکی

### خواب آلودگی در مجالس ذکر

جواب: این دو علّت ممکن است داشته باشد: یکی علّتش، علّت عادی است که به واسطه عدم تهیّ و آمادگی برای انسان پیدا می‌شود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که کسانی که در مجالس ذکر شرکت می‌کنند باید متوجّه باشند که آن روزشان را به استراحت بگذرانند، مهمان نباید بیاید، جایی نباید بروند، باید در حال آرامش باشند، نباید اخبار ناراحت کننده بشنوند و ذهن و فکر باید آمادگی داشته باشد. چون مجلس ذکر مجلس جای دیگر نیست که انسان هوس کند برود جایی و یکی دو ساعتی بنشیند و برود، مجلس ذکر مجلسی است که احتیاج به آرامش فکر و نفس دارد و انسان باید به این مسائل توجّه داشته باشد. لذا نسبت به این مطالب باید خیلی دقّت کرد و بهتر است انسان قبل از اینکه به مجلس برود از حالت آرامش برخوردار باشد، یا مقداری استراحت کرده باشد یا اینکه اگر استراحت هم نکرده است، در آن روز کار زیاد نکرده باشد و خسته نباشد، این يك مطلب.

مطلب دیگر اینکه اتفاق می‌افتد که خود آن فضای مجلس موجب می‌شود که انسان در يك هم‌چنین حالی قرار بگیرد که طبعاً در آن صورت اشکالی ندارد.

### رفتن به مجالس دیگران

جواب: قطعاً در منزل ماندن بهتر از این است که به جلسه بروید.

### دیدار و بهره بردن از مطالب استاد محترم و معزز

جواب: لابد منظورشان این مجلس است، البته مسئله همین مطالبی است که خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود و این مطالب همه جا گفته می‌شود و پخش می‌شود. مطالب بنده مطالبی نیست که بخواهد تأخیری داشته باشد و در عرض یکی دو روز همه دوستان از مسائلی که مطرح می‌شود و گفته می‌شود اطلاع پیدا می‌کنند و انعقاد این مجالس هم صرفاً فقط برای همین استفاده‌ای است که خود بنده از رفقا و دوستان در اینجا دارم والاّ مسائل گفته می‌شود و مطرح می‌شود و از آن طرف هم گنجایش فضا و مکان طبعاً اجازه برای حضور هر کسی را نمی‌دهد و از این نظر همین محذور در جلسات عنوان هم وجود دارد والاّ قدم همه رفقا مبارك و محترم است و برای بنده موجب افتخار است که افرادی که به دنبال مطلبی هستند و مایلند بر اینکه از مطالبی که بزرگان آن مطالب را به عنوان مبانی راهکاری زندگی مطرح کردند مطلع شوند، بنده در خدمتشان باشم ولی توجّه به موقعیت و فضای مجلس یک مسئله دیگری است که خود رفقا نسبت به این مسئله توجه دارند، ولی از نظر بنده که مانعی نیست.

## احکام

### وصیت نسبت به اموال غیر مقبوضه

جواب: وصیت طبق وصیت معمول است، لازم نیست که شخص حتماً نسبت به مال خودش تسلط داشته باشد، ممکن است انسان اموالی داشته باشد که بعداً بر آن اموال سلطه پیدا می‌کند و الآن نسبت به آنها سلطه ندارد، وصیت طبق وصیت عادی انجام می‌شود [و این‌گونه اموال] با بقیه اموال تفاوتی نمی‌کند.

## سلوکی

### حکم منافق به نفاق اکبر

سؤال: بسم الله الرحمن الرحيم  
(ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ)<sup>۱</sup>

جواب: اینها را ما نمی‌توانیم جواب بدهیم و اطلاعی بر این مسائل نداریم، اینها را امثال مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که گفتند و در کتاب‌هایشان نوشته‌اند باید بیابند و اظهار نظر کنند، ما که در نفاق اکبر که هیچ در نفاق پایین هم گیر کرده‌ایم، ما که نمی‌توانیم در این‌گونه مطالب نظر بدهیم ولی آنچه را از بزرگان شنیده‌ایم این است که هر شخصی در هر موقعیتی که هست خدا در همان موقعیت برای او راه قرار داده است؛ یعنی ما در هر وضعیتی که قرار داریم در همان وضعیت آن مقداری که از سعه عقلی برخورداریم و از مبانی و مطالبی که در اختیار ما است، به همان مقدار می‌توانیم استفاده و بهره بگیریم و از خداوند طلب کنیم که ما را از آن مراتب رد کند و عبور بدهد و نفاق اکبر هم مثل سایر مسائل است. وضعیت و موقعیت انسان هرچه دقیق‌تر و ظریف‌تر بشود، رعایت مراقبه در همان موقع دقیق‌تر و ظریف‌تر خواهد بود، مسئله این است.

نفاق اکبر این است که انسان حتی نسبت به خود هم این جنبه دورویی و دوگانگی را احساس می‌کند و با خودش هم نمی‌تواند صادق و راست باشد در این صورت آن خودی را که نمی‌خواهد با او صادق باشد، آن خود را همیشه جلوی نظرش قرار بدهد و آن خود را ربط با خدا تصور کند نه آن شخصیتی که آن شخصیت در جلوی او و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته و آن شخصیت پنهان یعنی این شخصیتی که در جلوی آن شخصیت [واقعی] قرار گرفته، نمی‌گذارد که انسان به آن شخصیت واقعی و همان حقیقت که حقیقت ربطیه است برسد. [انسان باید] به او [شخصیت واقعی] نگاه کند و او را در جلوی راه و نفس خودش قرار بدهد، کم‌کم این شخصیت اول که شخصیت منافق است کنار خواهد رفت.

### سلوکی - اجتماعی و تربیتی نحوه برخورد با شخص منحرف از دین

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۸:

«ای پیامبر! این چنین است به علت آنکه آنها ایمان آوردند و سپس کافر شدند. بنابراین بر دل‌های آنان مهر خورده شد، و بنابراین ایشان نمی‌فهمند و ادراک نمی‌کنند.»

جواب: نه، لازم به قطع رابطه نیست و این تغییر و تبدلاتی که در این‌گونه افراد پیدا می‌شود، یک تبدلات ظاهری است و معمولاً این‌گونه مسائل از روی نفهمی و جهل پیدا می‌شود. شما نباید نسبت به او قطع رابطه کنید و فرزندان هم نباید قطع رابطه کند، بلکه باید او را راهنمایی کرد و ظروف و مجال‌های مناسب را در اختیار او گذاشت و آنچه از بزرگان به ما رسیده است، آنها را باید برای او مطرح کرد.

بسیاری از این انحرافات به واسطه تغییر و تحولاتی است که شخص نمی‌تواند آنها را هضم کند و بعد دستخوش این‌گونه انحرافات خواهد شد. اگر ما مسیر بزرگان را در اختیار اینها قرار بدهیم آنها برمی‌گردند لذا نباید قطع رابطه کرد بلکه باید مثل سابق با او ارتباط داشت.

### رضایت شوهر برای شرکت در جلسات

جواب: خیلی باعث تأسف است که چرا يك هم‌چنین موقعیتی است که نمی‌شود مشورت کرد! اتفاقاً خیلی از افراد این قضیه را سؤال می‌کنند که شوهر من راضی نیست بر این که فرض کنید به اینجا بیایم یا اینکه اختیار را به من داده است ولی من می‌دانم باطناً نسبت به آمدن به هم‌چنین مجالسی رضایت ندارد، حالا بعضی‌ها نهی صریح می‌کنند و می‌گویند راضی نیستیم که این صورت به‌جای خود محفوظ است، حالا در این‌گونه موارد چه باید کرد؟ ما باید ببینیم برای چه به این مجالس می‌آییم؟ واقعاً برای چه می‌آییم؟! آیا واقعاً برای این می‌آییم که یکی دو ساعتی را در بیان این مطالب صرف کنیم و به این کیفیت وقت را بگذرانیم و حالا فرض کنید که ملاقاتی هم انجام شده باشد یا اینکه واقعاً می‌آییم که از فضای روحانی و معنوی و از آن مسائلی که آن مسائل برای زندگی و حیات ما جنبه اساسی دارد استفاده کنیم؟!

امروز صحبت من دقیقاً در رابطه با همین مسئله بود، امروز صحبت ما چه بود؟ صحبت ما این بود که هدف هیچ‌وقت نمی‌تواند وسیله را توجیه کند و این مطلبی بود که مطرح کردیم. ما به چه هدفی می‌خواهیم برسیم؟ ما به چه اسلامی می‌خواهیم برسیم؟ آیا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که گفته بدون رضایت شوهر هم می‌توانی به این‌گونه مجالس بروی؟! یا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که گفته اگر شوهرت نسبت به شرکت در این مجلس رضایت باطنی ندارد گرچه در ظاهر هم به تو این عدم رضایت را نگفته است، نباید در این مجلس شرکت کنی؟! اگر قرار است به آن اسلام اول برسیم پس تشریف بیاورید! جواب سؤال شما این است! اما اگر می‌خواهید به آنچه اولیاء گفتند که در آن مکتب ظاهر سازی راه ندارد، ما باطن و ظاهر دو جور نداریم، يك طرف به يك نحوه صحبت کردن و طرف دیگر جور دیگر صحبت کردن نداریم و شفاف و روشن است، از شوهر سؤال می‌کنیم که من می‌خواهم فلان جلسه فلان آقا بروم، آیا نیاز هست بروم؟ اخمی می‌کند و می‌گوید خودت می‌دانی! در این صورت دیگر نباید بروی. اگر شما نرفتی و او فهمید که شما از نقطه نظر سلوکی و از نقطه نظر متابعت مکتب اولیاء خدا دستور داری، دستور دارید که باید رضایت شوهر را در اینجا کسب کنید، چه بسیار این افراد برگردند و بگویند که از فردا زودتر هم برو که جا بگیری! و بنده نسبت به این قضیه ده‌ها مورد را سراغ دارم که صریحاً گفتم که رضایت شوهر مقدم است.

بله امروزه گفته می‌شود که زن ولو برخلاف نهی شوهر می‌تواند به مسجد برود! ولی بنده این حرف‌ها را نمی‌زنم و این مطالب را نخواندم و در آنچه تابه‌حال تحصیل کردم، به چنین مطالبی برخورد نکردم. آنچه بنده از فقه اهل بیت علیهم‌السلام و از مکتب اسلام و از مرام اولیاء و عرفای الهی تشخیص دادم همان را خدمتان عرضه می‌کنم و آن این است که زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از منزل خارج شود و زن با نهی شوهر نمی‌تواند به مجلس و کلاسی برود. زن حتی با عدم میل شوهر نمی‌تواند به کلاس، مجلس، مسجد، روضه و هر جای دیگری که صبغه دینی دارد برود، اگر این کار را کرد در

راه است و اگر نکرد همان طوری که عرض کردم مثل طلحه و زبیر [توقف خواهد کرد.]

## سلوکی

### راه استجلاب توفیقات پروردگار

جواب: این توفیق چیزی نیست جز آن چیزی که در اختیار خود انسان است، توفیق را خود انسان برای خود کسب می‌کند، وقتی که مراقبه داشته باشد، وقتی که به مسائل بیخود توجه نکند، وقتی که به حرف‌های لاطائلات، به اخبار، این طرف و آن طرف و چیزهای چرت و پرت توجه نکند، به اینکه فلان‌جا فلان قضیه اتفاق افتاده است توجه نکند چون هر توجهی به یکی از آن موارد، باعث سلب توفیق برای انسان می‌شود و وقتی انسان توجه نکند، ذهن و نفس او بخواد یا نخواهد تمایل پیدا خواهد کرد و این مسئله، مسئله‌ای واقعی است. خود بنده هم همین هستم و در آن روزی که بخوام به تکالیف و دستوراتم عمل کنم، توفیق برای مسائل خواهم داشت ولی اگر در هر روز کم بگذارم و مسامحه کنم [به همان مقدار توفیق از من سلب خواهد شد،] این را می‌دانم که در راه خدا روابط وجود ندارد بلکه ظوابط وجود دارد و این مسئله برای همه هست.

## احکام

### اهتمام نسبت به پرداخت وجوهات شرعی

جواب: اشکال ندارد، انسان باید برای پرداختن اهتمام داشته باشد و از هر فرصتی استفاده کند نه اینکه مطالب را پشت گوش بیندازد و اهمال کند، می‌تواند کم‌کم پرداخت کند و باید بداند که آنچه خداوند بر انسان تکلیف کرده است، آن بر ذمه انسان ثقل دارد و سنگینی می‌کند تا وقتی که انسان ذمه‌اش از این تکلیف فارغ باشد.

### نحوه پاسخ گرفتن به سؤالات از اینترنت

جواب: نمی‌دانم این به چه صورت است چون سؤالاتی که به من داده می‌شود بنده پاسخ می‌دهم. البته گاهی ممکن است دیر یا زود بشود ولیکن به هر حال سؤالات پاسخ داده می‌شود.

## فلسفی - اعتقادی - تفسیری

### معاد جسمانی یا روحانی

جواب: این مطلب را مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در معاد شناسی ذکر کردند. خوب است که رفقا و دوستان برای این مطلب به جلد ۵ یا ۶ مراجعه کنند. حالا بر حسب اجمال عرض می‌کنم که در قیامت بدن ما عین همین بدنی که الآن می‌بینید نیست، یعنی با همین وضعیت که فرض کنید که شخصی هشتاد یا شصت یا چهل کیلو وزنش است، نیست و در روز قیامت بدن ما وزن ندارد. بدن ما در روز قیامت سایه ندارد و همین‌طور بدن مثالی نیست که

آن بدن مثالی فقط يك بدن صوری است و صورت دارد. بدنی است، البته این‌طور گفتن هم غلط است فقط برای تقریب مسئله می‌گویم. آلیاژی است که آن متریال و موادش با این مواد بدن این دنیا فرق می‌کند، با خصوصیتی است و لکن از نقطه‌نظر مشابَهت عین همین بدن است. البته عین هم نیست و در روز قیامت يك تفاوت‌ها و فرق‌هایی دارد. فرض کنید که در اینجا انسان وضعیت دخل و تصرفاتش فرق می‌کند، غذایی که می‌خورد و آبی که می‌نوشد و هوایی که استنشاق می‌کند، این هوایی که استنشاق می‌کند يك ورودی دارد و يك خروجی، ورودی آن اکسیژن و ازت و... است و خروجی آن گاز کربنیک و... است که به‌واسطه سوختی که در سلول‌ها پیدا می‌شود و غذا و اکسیژنی که پیدا می‌شود باعث سوخت می‌گردد و همان سوخت به ریه برمی‌گردد و خارج می‌شود. در قیامت که شما استنشاق می‌کنید هیچ خروجی ندارد و این‌طور نیست که دم و بازدم داشته باشید، فقط دم دارید ولی بازدم ندارید. غذایی که انسان می‌خورد فقط يك ورودی دارد و دیگر خروجی ندارد یا فرض کنید که در آنجا تمام غذاهایی که انسان می‌خورد تبدیل به نور خواهد شد. تبدیل به نور یعنی نه مثل آنچه امروزه در همان فرضیه گفته می‌شود که تبدیل ماده به انرژی است نه، تبدیل ماده به يك حالت تکامل معنوی است.

وقتی که انسان غذایی را می‌خورد و از میوه‌های بهشتی استفاده می‌کند، می‌بیند با خوردن آن میوه بهشتی حال و هوایش فرق کرد. آن فرق کردن همان بازدم آن میوه بهشتی است. با خوردن يك میوه بهشتی یا با مصاحبت با افراد، مثلاً اولیاءخدا، حورالعین، غلمان، در نشستن با آنها که البته فقط جنبه، جنبه مصاحبت و نشستن است و الا فکرتان جای دیگری نرود، در همین خوردن و نشستن و... انسان احساس ارتقاء می‌کند و وقتی که با رفیقش نشسته و صحبت می‌کند می‌بیند حالش تغییر پیدا می‌کند و وقتی که يك میوه بهشتی می‌خورد می‌بیند عوض شد، وقتی که با بزرگی در آنجا می‌نشیند [می‌بیند تغییر کرد!] مگر ما در روایات نداریم که اگر کسی که این کار را انجام بدهد، در آنجا مثلاً در کنار سفره امیرالمؤمنین علیه‌السلام است یا مثلاً در کنار جایگاه ما است یا فرض کنید که در خیمه ما است؟!۱

این بودن در آنجا یعنی بالا رفتن، یعنی تغییر و تحولات. استفاده از غذاها یعنی عوض شدن حال نه‌اینکه با خوردن سیب و گلابی فقط احساس کند که معده او پر شده و فقط لذتی را در دهان احساس کند! آنجا اصلاً این‌طور نیست. آنجا میوه‌های بهشتی مزه ندارد و طعم خاص شیرینی و... ندارد، لذت و حلاوت میوه بهشتی به همان تغییر و تحوّل است که به‌واسطه خوردن و استفاده از آن میوه در او ایجاد می‌شود و اسم آن تغییر و تحول، حلاوت و شیرینی است نه‌اینکه ما يك میوه بهشتی داشته باشیم که شیرین باشد، یکی ملس باشد، یکی ترش باشد مثل قارقوروت و لیموترش برای کسی که از ترشی خوشش بیاید، مثل ما که از شیرینی خوشمان می‌آید حالا یکی هم ممکن است از ترشی و ... خوشش بیاید، (وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ)۲ این نیست.

۱. الأُمّالی، شیخ طوسی، ص ۶۲۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۶؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۱:

«عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ."»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: "کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی‌که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد."»

۲. سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۰:

آن حلاوت و شیرینی که میوه‌های بهشتی دارد همان تغییری است که در نفس انسان ایجاد می‌کند و حال انسان را عوض می‌کند، آن احساس شیرینی برای انسان پیدا می‌شود نه اینکه واقعاً مثل شیرینی شکر و سیب و گلابی باشد که انسان در دنیا از اینها استفاده می‌کند.

پس هم جسم ما در روز قیامت با این جسم تفاوت می‌کند و این خصوصیات را دارد و هم نعمت‌های الهی در روز قیامت مطابق با همان جسم ما تنظیم شده است و بالاتر و بالاتر از این در روز قیامت برای اولیاء خدا يك نعمت‌هایی هست که اصلاً آن نعمت‌ها سیب و گلابی نیست، اصلاً آن نعمت‌ها میوه نیست، اصلاً آن نعمت‌ها جنبه ظاهری و صوری و... ندارد، آنها با آن نعمت‌ها که در آیه قرآن هم داریم که: **(وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ)**<sup>۱</sup> اشاره به آن می‌کند. با آن جذبه‌ها و کشش‌ها در روز قیامت حرکت و سیر

می‌کنند به‌طوری که به هیچ‌وجه حاضر نیستند که از آن مقام خودشان تنزل کنند و بخواهند با افراد پایینی که با این میوه‌های بهشتی سر و کار دارند بنشینند، التفات کردید؟! اصلاً آمادگی ندارند که از آن نعمت‌ها به این نعمت‌های پایین بیایند، بنابراین در روز قیامت مسئله تفاوت می‌کند.

### فشار قبر در مثال و برزخ انسان

جواب: فشار قبر بر جسم مثالی وارد می‌شود، جسم مادی که فشار قبر ندارد. منتها در بعضی از موارد فشار بر جسم مثالی باعث می‌شود که بر جسم مادی هم اثر بگذارد و دیده شده و کم هم دیده نشده است که در بعضی از موارد وقتی که قبر را شکافتند یا وقتی که رفتند سراغ جسدی که در تابوت یا در صندوقی بوده است، آثار آن سوختگی و عذاب را بر بدن این مرده هم مشاهده کردند. اما این در همه موارد نیست بلکه در بعضی از موارد است، حالا به چه نحوه است آن چیزی است که مربوط به آن [جسم مثالی] است.

### فلسفی

#### اعیان ثابتہ

جواب: اعیان ثابتہ خیلی حرف و مطلب دارد. اجمالاً این است که همان حقیقت وجودی انسان است که آن حقیقت وجودی قبل از اینکه در عالم ملکوت شکل بگیرد، به صورت يك واقعیت منحصر به فرد به خود آن شخص به وجود می‌آید.

### سلوکی

#### خروج از منزل برای شرکت در جلسات قرآن

جواب: البته فرقی نمی‌کند، بلکه همین‌طور است حالا مثلاً راجع به خود قرآن می‌توانیم استثنائی قائل بشویم که يك مرتبه‌اش در هفته عیب ندارد ولی علی‌کل‌حال آنچه بیشتر مورد توجه است بودن در

«و در بهشت آن چیزی است که نفوس بدان اشتها دارند.»

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۳۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷:

«و در نزد ما زیادت می‌باشد که به آنها عطا می‌نمایم.»

منزل است و آن مسئله، مسئله خیلی مهمی است.

جواب: در ماه مبارك می شود قائل به استثناء شد و بهتر این است که اگر انسان به جلسات قرآن می رود دیگر به سایر جلسات نرود و از شرکت در بقیه جلسات خودداری شود.

## احکام

### وطن شرعی

جواب: باید نماز را در طهران تمام بخوانید و روزه را هم بگیرید.

## اخلاقی

### بی اعتنایی به رهروان مکتب بزرگان

جواب: ان شاء الله که همه پیروی می کنیم و اتفاقاً سؤال بنده هم همین است، از خودشان سؤال کنید که چرا این طوری می کنند؟!

## (سلوکی - اجتماعی و تربیتی)

### عمل به مبانی راه تحصیل رشد عقلانی

جواب: عمل به همین مطالبی را که خدمتتان عرض کردم، تبعیت و پیروی از مطالبی که به دست ما رسیده است، آنها را در موارد حسّاس نه در سر سفره و خوردن حلوا و پلوی زعفرانی، بلکه در موارد شبهه و در موارد خلاف و در موارد فتنه و در موارد مختلفی که برای انسان حاصل می شود، انسان از آن مبانی تبعیت کند. يك مثال می زنم:

ما در صحبت کردن برای بقیه خیلی خوب و قشنگ صحبت می کنیم - و الآن هم که بیش از يك ساعت است که داریم صحبت می کنیم، الآن ساعت دوازده ونیم است و یکی از شما هم نیست که بگوید رهایمان کنید که سر زندگیمان برویم، خلاصه ما چه گناهی کردیم که امروز آمدیم در اینجا و گرفتار شدیم! - که زن نباید این طور باشد، مرد نباید این طور باشد و... ولی همین من که دارم صحبت می کنم اگر همین قضیه ای را که دارم برای شما عرض می کنم برای زندگی خود من اتفاق بیفتد، برای عیالم اتفاق بیفتد، برای فرزندانم اتفاق بیفتد، اگر من در آنجا عین همین چیزی را که دارم به شما می گویم اعمال کردم عقل من بالا می رود. اگر در آنجا اعمال نکردم و چشم پوشی کردم و گفتم که حالا این پسر من است عیب ندارد، حالا این عروس من است عیب ندارد، حالا این دختر من است عیب ندارد - البته فعلاً که ما دختر نداریم حالا تا خدا چه خواهد؟! - حالا این رفیق و همسایه ما است و اگر من بخواهم راجع به این مطلب، قضیه ای را مطرح کنم ممکن است این رفیق یا همسایه از من مگدر شود، همین که می گویم چون مگدر می شود این دفعه این مطلب را نمی گویم، در این صورت مرتب دارم بر سر این عقلی می زنم که این عقل الآن باید رشد کند! رشد عقلی این است که آن مبانی را که یاد گرفتیم [عمل کنیم]. یکی از مخدرات که نمی دانم الآن در این مجلس حضور دارند یا ندارند، ولی قضیه را به نحو کلی می گویم. من به او گفته بودم که محیط منزل نباید محیطی باشد که افراد در آن محیط بی حجاب باشند،

مسائل نباید مختلط باشد، ارتباط پسر و دختر نامحرم نباید وجود داشته باشد، اینها مسائلی است که جزو مبانی ما است و ما روی این مبانی پافشاری می‌کنیم و می‌ایستیم منتها به‌نحو احسن نه به‌نحو خیلی حاد و شدید ولی وقتی که احساس شد که افراد عناد دارند و خلاصه نمی‌خواهند طبق مطالب و مبانی حرکت کنند، دیگر در آنجا صورت مسئله فرق خواهد کرد و طبعاً ارتباط انسان تغییر پیدا خواهد کرد.

همان مخدره به بنده تلفن کرد که پسر و دختر من می‌گویند که چرا دختر عمه و دختر خاله ما و کسانی دیگر که اینجا می‌آیند و ما می‌خواهیم بنشینیم و باهم صحبت کنیم و حرف بزنیم شما نمی‌گذارید و ارتباط را می‌بندید؟! می‌گفت به آنها گفتم که این حرف‌ها به ما گفته شده است و نمی‌شود که شما باهم بنشینید و...! گفت: حالا چه کنم؟ گفتم که خانم مطلب ما همین است و من به‌خاطر شما حرفم را تغییر نمی‌دهم و صحبت بنده استثنائی ندارد. صحبت کردن دختر و پسر بزرگ با نامحرم حرام است و نباید انجام شود و باید جلوگیری کنیم. من نمی‌دانم شما باید چه کنید؟! حرام، حرام است و حالا ما چه کنیم ندارد؟ من نمی‌دانم، بروید با افراد دیگر مشورت کنید. آنچه به‌نظر من می‌رسد این است که این کار را انجام بدهید.

ظاهراً این مخدره هم این کار را کرده بود و آنها [فرزندانش] با مادر قهر کرده بودند و از منزل رفته بودند! این مخدره مضطرب شده بود و تلفن کرده بود، البته بنده گوشی را برنداشتم و اهل بیت گوشی را برداشته بودند و با اهل بیت صحبت کرده بودند که حالا چه کنم؟! من گفتم که صحبتی ندارم، من چه کنم؟ رفتند که رفتند بنده چه کنم؟! صحبت بنده همین است و افرادی که از بنده مطلبی را سؤال می‌کنند اگر آمادگی دارند برای اینکه انجام بدهند سؤال کنند و اگر آمادگی برای عمل کردن را ندارند سؤال نکنند! من حرفم را تغییر نمی‌دهم، من حرفم را عوض نمی‌کنم، من در صحبت خودم استثناء قائل نمی‌شوم.

ببینید اینجا همین مطلب است. اگر شما در اینجا کوتاه آمدید بنابراین صد سال که سهل است، اگر عمر نوح هم بکنید همین‌طور ماندید. اما اگر نه، آمدید و با این قضیه مقابله کردید، البته من نمی‌گویم انسان فحش بدهد، دادوبیداد کند و بزند و...! نه، وضعیت خودش را ادامه بدهد، اهالی منزل احساس کنند که محیط منزل باید محیط دینی باشد، محیط شرعی و الهی باشد و در این صورت اگر آمدند قدمشان هم روی چشم، این چه اشکالی دارد؟ چرا افراد باید این‌قدر بی‌انصاف باشند که برای فردی که می‌خواهد در راه خدا و در راه دین برود، اجازه بیان مطلب را ندهند و تمام حق را برای خودشان قرار بدهند که می‌خواهند خلاف حرکت کنند. به‌جای اینکه کار به عکس باشد و حق را به او بدهند و زمینه را برای او فراهم کنند، این دیگر خیلی بی‌انصافی می‌خواهد که انسان به دیگران بگوید تو باید از راه خلاف من تبعیت کنی! چرا؟ خب تو بیا تبعیت کن. حالا چه می‌شود که فرض کنید که بیایی در خانه بنشینی و چادر سرت باشد؟! البته نمی‌گویم چادر سرت باشد چون ما چادر را حجاب نمی‌دانیم، حجاب یعنی پوشش، چه با چادر چه با غیر چادر. چه اشکال دارد که چارقد سرت بیندازی و بیایی و صحبت هم بکنی؟! البته صحبت تحریک کننده نباشد و عادی باشد، گرچه در همان حد هم صحیح نیست و جایز نیست ولی بالأخره همین مقداری که فرض کنید که انجام می‌شود.

بنده چند سال پیش به‌عنوان مسافرت به لبنان رفته بودم، يك روز با دوستان می‌خواستیم جایی برویم و مخدره‌ای در آنجا بود که خواهر عیال صاحب منزلی بود که ما در آن منزل بودیم. او بی‌حجاب بود و از فرانسه آمده بود و می‌خواست همین‌طوری با ما بیاید. رو کردم به صاحبخانه و گفتم که اگر او بخواهد بی‌حجاب بیاید من نمی‌آیم. اگر او بخواهد بیاید باید با حجاب باشد. رفت و به او گفتم و از او جواب آورد که می‌گوید که من نمی‌توانم چارقد سرم بیندازم. گفتم که برو به او بگو که اگر می‌گرن داشته باشی و دکترها بگویند که باید فرض کنید که چارقد سرت بیندازی و الا تبدیل به سرطان و تومور می‌شود، آیا باز هم این بهانه را درمی‌آوری یا اینکه نه به‌جای چارقد، گونی و لحاف روی سرت می‌اندازی؟! چطور شد موقع بیرون آمدن و حرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که شد

می‌گویی بنده نمی‌توانم؟! حالا تومور که هیچ اگر به اندازه يك خال هم در کلاهات درآمده باشد، يك لحاف کرسی روی سرت می‌اندازی و در آنجا هیچ مسئله و مشکل نداری [ولی در اینجا بهانه می‌آوری!] همین بنده خدا آمد و چارقد هم سرش انداخت و نه سردرد گرفت و نه طوری شد و نه مسئله‌ای انجام شد.

ببینید! خودمان بهانه درمی‌آوریم و خودمان نمی‌خواهیم، اگر شخصی در محیط بیرون که هست بی‌حجاب باشد خودش می‌داند و خدای خودش ولی در این محیط که می‌آید باید با حجاب باشد، این چه اشکالی دارد؟ [با حجاب بیا،] قدمت هم روی چشم بلند شو بیا، مسئله‌ای نیست و مطلبی نیست. علی‌کل‌حال انسان باید خودش با این مسئله‌ای که انجام می‌دهد، آن نفس خودش را تقویت کند. وقتی که نفس تقویت شد، عقل تقویت شده است. پس نتیجه می‌گیریم که در موارد عادی انسان عقلش رشد نمی‌کند. چه وقتی عقل رشد می‌کند؟ وقتی که انسان در جریانات مختلفی که قرار می‌گیرد و در آن جریانات مجبور است که به مبانی عمل کند، آن موقع است که حرکت می‌کند و رشد می‌کند و به آن مرتبه عقلانی می‌رسد.

دیگر از دوستان و رفقا خیلی عذر می‌خواهیم و معذرت می‌خواهیم، ان‌شاءالله امیدواریم که دیگر این دفعه این نوشته‌ها را گم نکنیم و آنهایی هم که در طبقه بالای منزل ما می‌آیند و اسباب و اثاثیه ما را جابه‌جا می‌کنند، هر چیزی را سر جای خودش بگذارند که ما این‌قدر این‌طرف و آن‌طرف به‌دنبال این نوشته‌ها نگردیم.

## سلوکی

جواب: مطلبی را به شما بگویم و این‌قدر هم از این‌گونه سؤالات نکنید و آن مسئله این است: قضیه بعضی از این سؤالات، قضیه چارقد سر کردن همان خانم است! ما مطلبی را خدمت رفقا گفتیم و در بیان این مطلب هم خیرشان را خواستیم، نمی‌گوییم که نسبت به این مطلب یقین داریم و همین است و نمی‌گوییم هم که در بیان این مطلب اشتباه کردیم، آنچه از بزرگان دیدیم و شنیدیم، امیدواریم که بدون اینکه در آن دست ببریم همان‌طور منتقل کنیم. دیگر این‌طرف کردن و آن‌طرف کردن در کار ما نیست، التفات کردید؟! متوجه می‌شوید چه می‌گوییم؟! بنده عرض کردم قرائت قرآن عیب ندارد، تمام شد. حالا مرتب سؤال می‌کنند بعدش سخنرانی هست، چایی می‌دهند، کلاس می‌گذارند، خیمه‌شب‌بازی می‌کنند و...! بنده این چیزها را نمی‌دانم!

بنده گفتم که رفقا برای ماه رمضان به مسجد بروند، این مطلب را گفتم و تمام شد! بعد شنیدیم که می‌گویند که بعضی‌ها نمی‌توانند از خانه دربیایند! نمی‌توانند دربیایند درنیايند! بعضی‌ها راهشان با فلان مسجد دور است! بعضی‌ها در آنجا هستند! بعضی‌ها ... هستند! ما این حرف‌ها را روی طاقچه گذاشتیم، ما این حرف‌ها را گذرانیدیم. التفات کردید؟! ما این مطالب را گذرانیدیم. يك حرف می‌زنیم و آن اینکه در ماه رمضان به مسجد بروید، تمام شد. نمی‌خواهید! بسیار خوب در خانه خودتان مجالس احیا برپا کنید و مجالس بگذارید، کلاس بگذارید، هر کسی هر کاری می‌خواهد انجام بدهد، بدهد. اما اگر این کار را کردید، ده سال دیگر نیایید به آقای طهرانی بگویید که آقا ما ده سال است سر جایمان ایستاده‌ایم! روز قیامت دیگر حق ندارید بیاييد جلوی پدر ما را بگیرد که این پسر ما را به نحوی راهنمایی کرد که نتوانستیم استعدادهای خود را به فعلیت برسانیم! تمام. اگر همه متوجه شدید يك صلوات بفرستید.

ان‌شاءالله امیدواریم که در جلسه بعد به سایر مطالبی که مخدرات فرمودند و مطالب هم واقعاً مطالب عالی و راقی است، برسیم. بنده امروز قصد داشتم که بیشتر به همین مسائل رسیدگی کنم منتها علی‌کل‌حال مسائل و مطالبی که هست و صحبت‌هایی که مقتضای يك هم‌چنین زمان‌هایی است و انسان باید نسبت به آنها دقت کافی را انجام بدهد که نه به راه چپ برود و نه به راه راست برود، نه تندروی

کند و نه کندروی کند و نه دل و دین به این و آن بسپارد و نه گوش خود را به هر صدایی بسپارد، اینها مطالبی بود که به نظر من رسید که شاید مناسب باشد که این مطالب را خدمت رفقا و دوستان عرض کنم. از اطالۀ مجلس خیلی عذرخواهی می‌کنم، ان شاء الله ما را هم مورد عفو و حلالیت خودتان قرار بدهید و از همه هم التماس دعا داریم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ